



بابک شاهد

ناسیونالیسم فارسی

۹

مسئله‌ی ترک در ایران

ناسیونالیسم فارسی و مسئله‌ی تُرک در ایران

بابک شاهد

نشر الکترونیکی: مرکز مطالعاتی تبریز

آنگار ۱

۱۳۹۹



مندرجات

مقدمه / ۴

منطق حاکم بر فضای سیاسی خاورمیانه / ۷

فضای سیاسی کنونی حاکم بر ایران / ۱۱

ناسیونالیسم فارسی و مسئلهی تُرک در ایران / ۲۰

مقدمه

سیر تحولات جاری در ایران بیانگر آن است که سنت دولتمداری در ایران و رابطه‌ی دولت و جامعه به برهه‌ای حساس گذار نموده است که آینده‌ای مبهم را در برابر انسانهای ساکن در آن قرار داده است. اینکه چه آینده‌ای پیش روی ایران است با توجه به سرعت تغییر ماهیت رویدادهای سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه و ایران، پرسشی است که پاسخ بدان چندان آسان نیست. اما آنچه که با توجه به شرایط امروز می‌توان گفت این است که ادامه‌ی وضع موجود دیگر امکان‌پذیر نیست و ایران خواسته یا ناخواسته گام در دوره‌ای نوین خواهد گذارد. این دوره‌ی نوین، هم می‌تواند تغییرات ساختاری و بنیادین در سنت دولتمداری در ایران از سوی حکمرانان جهت بقای جمهوری اسلامی ایران و تن دادن به اصلاحاتی اساسی باشد و هم می‌تواند عدم عدول از اصول ایدئولوژیک گروه‌محور، تلاش برای تداوم وضع موجود، افزایش تدابیر امنیتی-نظامی و امنیتی نمودن هرچه بیشتر فضای ایران باشد. اما آنچه که مبرهن است ایران در آینده‌ای نزدیک بر سر یک انتخاب بنیادینی قرار خواهد گرفت که دوره‌ای نو را رقم خواهد زد. آنچه که از سخنان و رفتار رهبر جمهوری اسلامی ایران و فرماندهان سپاه پاسداران که به نوعی قبضه‌ی قدرت در دست ایشان است برمی‌آید، تداوم وضع موجود را ترجیح خواهند داد و تمامی روزه‌های امید به اصلاح و تغییرات بنیادین در داخل حکومت بسته خواهد شد. این نیز آینده‌ای جز جدال دولت و جامعه، گسترده شدن اعتراضها، حضور گسترده‌ی اعتراضی مردم در خیابانها، شکاف در داخل حاکمیت و رساتر شدن صدای اعتراضی جامعه‌ی ایران به همراه نخواهد داشت. چراکه آنچه که امروز جامعه‌ی ایران با آن روبروست استبداد به معنای وجودی کلمه است و هیچ دولتی در تاریخ نتوانسته است با توسل به خشونت و سرکوب، شهروندان خود را مطیع خویش نگه دارد.

در این میان، یکی از مواردی که در چپ‌نش نظم نوین آینده‌ی ایران نقشی برجسته خواهد داشت، مسئله‌ی ملل و اقوام تحت ستم در ایران است که حقوق ملی، فرهنگی، هویتی، سیاسی، انسانی و حتی اقتصادی آنها به انحای و بهانه‌های گوناگون همواره نادیده

انگاشته شده است و این نادیده انگاشته شدن باعث بروز و رشد ملی‌گرایی مبتنی بر هویت فرهنگی در میان آنها شده است.

خوانش منصفانه‌ی تاریخ یکصد سال اخیر بیانگر آن است که ملل و اقوام ایرانی علیرغم تمامی تلاشهایی که در راه ایران نموده‌اند همواره قربانی ناسیونالیسم فارسی که در بسیاری از موارد در قامت پان‌فارسیسم خود را نشان می‌دهد گشته‌اند و همواره از کوچکترین حقوق جمعی و انسانی خود محروم بوده‌اند. محرومیتی که توأم با تمسخر، تحقیر، نادیده انگاشتن، نگاه از بالای ذهنیت نژادپرست، تبعیض اقتصادی و سرکوب بوده است. نگاه تبعیض‌آمیز دولتهای مرکزی در ایران نسبت به ملل و اقوام، تلاش برای همسان‌سازی آنها و انکار موجودیت ذاتی‌شان در بسیاری از موارد واکنش جمعی ملل و اقوام تحت ستم را به همراه داشته است. با در نظر گرفتن حجم انباشته‌ی عواطف سرکوب شده و خواسته‌های ملل و اقوام غیرفارس در ایران، می‌توان ادعا نمود که این خواسته‌ها مؤلفه‌ای تاثیرگذار در شکل‌دهی به ماهیت و چگونگی به سرانجام رسیدن تغییرات بنیادینی که در آینده‌ای نه چندان در انتظار ایران است خواهد بود.

یکی از ملت‌هایی که در یکصد سال اخیر قربانی پان‌فارسیسم موجود در ایران شده است ملت تُرک در ایران است که علیرغم همسانی مذهبی با مذهب رسمی حاکم در ایران، نقش پررنگ در تاریخ ایران و حضور فعال در سنت دولتمداری به خصوص در دوران پیشامشروطه، از نگاه برتری‌جو، تبعیض‌آمیز و شوونیستی ناسیونالیسم فارسی در امان نماند و به عنوان غیرخودی تلقی گردید و از کوچکترین حقوق جمعی و انسانی خویش بی‌بهره گذارده شد. این بی‌بهره گذاردن محدود به تبعیضات فرهنگی نماند و شهر تبریز که تا دوران مشروطه یکی از قطبهای اقتصادی ایران محسوب می‌شد روز به روز از دایره‌ی توسعه‌ی اقتصادی عقب نگه داشته شد. در حالی که درآمدهای نفتی و ملی ایران برای عمران، آبادانی و پیشرفت مناطق مرکزی و فارس‌نشین صرف می‌شد، جوانان تُرک در آذربایجان برای کار در مشاغل پایین راهی نقاط مرکزی ایران شدند. هویت تُرکی تحقیر و زبان آن انکار شد. پان‌فارسیسم چنان تصویری مسمم‌کننده و خجالت‌آور از هویت تُرکی ارائه نمود که بسیاری از خانواده‌های تُرک جهت فرار کردن از تهمت تُرک بودن ترجیح دادند که با صحبت کردن به زبان فارسی با فرزندان‌شان، کودکان‌شان زبان مادری خود را فراموش کنند تا شاید در آینده به دلیل داشتن لهجه مورد تمسخر همکلاسی‌های خویش قرار نگیرند. هویت تُرکی مایه‌ی تمسخر در فیلم‌ها و

رسانه‌های جمعی قرار گرفت. تاریخ تُرکان مترادف با چپاولگری، غارت و وحشی‌گری قلمداد شد. مناطق تُرک‌نشین از غافلگی تخصیص امکانات رفاهی و اقتصادی بی‌نصیب گذارده شد، ستم‌ها بدین موارد محدود نماند و ایدئولوژی رسمی کشور این سخن را پیش روی تُرکان در ایران نهاد که "ما در ایران تُرک نداریم. ما در ایران آذری داریم. آذری‌ها آریایی‌نسب هستند که به زور از سوی ترکان اشغالگر تنها زبانشان تُرکی شده است". سخن و ادعایی که نه بنیانی علمی داشت و نه سبقه‌ای تاریخی آن را ثابت می‌کرد. به بیانی دیگر آنچه دروغ بزرگی بیان شد که برخی از افراد باور بدان را بر رد آن ترجیح دادند. اما با گذر زمان، افزایش آگاهی‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی در میان اقشار مختلف، پوچ بودن این ادعا را آشکار نمود و قشر کثیری از تُرکان در ایران زبان به اعتراض به وضعیت موجود گشودند و دیگر از تُرک بودن خود احساس شرمندگی نکردند. آنچه که روی داده بود هدف قرار دادن عزت نفس و تحقیر غرور تُرکان جهت تسریع آسیمیلیسیون و همسان‌سازی آن‌ها بود که در مقام عمل نتیجه‌ای معکوس به دنبال داشت. به گونه‌ای که هم اکنون بخش اعظمی از تُرکان در ایران اگرچه در میان خود به نگاه‌های سیاسی گوناگون و ایدئولوژی‌های متنوع تقسیم می‌شوند، اما دیگر بی‌تفاوت به هویت تُرکی خود نیستند و اجازه‌ی تمسخر، توهین و انکار هویت جمعی‌شان را نمی‌دهند. چنانکه این هویت‌خواهی به گونه‌ای آشکار خود را در عرصه‌های عمومی مختلف نشان می‌دهد و هویت تُرکی جانی دوباره در میان جوانانی که از حداقل معیارهای زندگی شرافتمندانه محروم گذارده شده‌اند گرفته است و تبدیل به جنبشی اجتماعی و سیاسی شده است.

با توجه به این خطوط کلی، در نوشتار حاضر پس از بررسی منطق سیاسی کنونی حاکم بر فضای سیاسی خاورمیانه، فضای سیاسی کنونی حاکم بر ایران، نگاه ناسیونالیسم فارسی به مسئله‌ی ایران و مؤلفه‌های شکل‌دهنده به ژئوپولیتیک آذربایجان جنوبی سعی خواهد شد که بدین سؤال پاسخ داده شود که مسئله‌ی تُرک در ایران چیست؟

منطق حاکم بر فضای سیاسی خاورمیانه

ماهیت بروز و سیر رویدادها و تحولات جاری در عرصه‌ی سیاسی خاورمیانه، بیانگر آغاز دوره‌ای نو در روابط میان کشورها، بازیگران سیاسی، جوامع و گروه‌های اجتماعی موجود در خاورمیانه است که ویژگی‌های مخصوص به خود را داراست. ویژگی بارز فضای سیاسی کنونی حاکم بر خاورمیانه که مهمترین تفاوت را با سالهای نه چندان دور پیشین دارد، سرعت تغییر رویدادها در صحنه‌های گوناگون سیاسی و به تبع آن سخت‌تر شدن پیش‌بینی سیر این رویدادهاست که این نیز ناشی از گذار روابط میان دولت‌ها به دوره‌ای است که دیگر پارادایم و الگوی سیاسی مشخص و مبینی در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل وجود ندارد. با آغاز رقابت تسلیحات اتمی که در اواسط قرن بیستم آغاز شده بود پارادایم سیاسی حاکم بر جهان، تقسیم صحنه‌ی سیاسی به بلوک غرب و شرق و جنگ سردی بود که متعاقب آن آغاز شده بود. به دنبال فروپاشی شوروی این پارادایم نیز از میان رفت و گذشت نزدیک به ۲۶ سال از این حادثه باعث شد که نسل جدیدی از کادرها، رهبران و نهادهایی مسئولیت تنظیم و شکل‌دهی به روابط میان نهادهای مختلف دولتی همچون نظامی و دیپلماتیک را بر عهده بگیرند که فارغ از حساسیتهای فضای حاکم بر جنگ سرد مجبور به دادن انسجام درونی به نهادهای خودی بودند. سواى تلاش برای تداوم انسجام درونی در چارچوب ملت-دولت‌ها، این رهبران با مشکل جدیدی نیز روبرو شدند که دیگر بسان سابق نمی‌توانستند بر اتحادهای منطقه‌ای و تقسیم جهان به دوست و دشمن حساب باز کنند. به بیانی دیگر ماهیت کارکردی اتحاد میان دولت‌ها و اعتماد به نتایج این اتحادها از روابط سیاسی رخت بریست و تقسیم‌بندی‌های سیاسی که پیش از این به عنوان پایه و موتور محرکه‌ی سیاست کارکرد داشت تاثیرگذاری خویش را از دست داد. مهمترین نمود این ادعا را می‌توان در روی به ضعف نهادن ناتو به عنوان قدرتمندترین نهاد بلوک غرب در دوران جنگ سرد، مشکلات موجود پیش روی سازمان همکاری شانگهای گس از دوران جنگ سرد و نهادهای بین‌المللی مشابه دیگر دانست که توان تاثیرگذاری بر نتیجه‌ی سیاسی بسیاری از رویدادهای سیاسی حاکم بر جهان و تنظیم روابط میان کشورها را از دست داده‌اند. روی به ضعف نهادن کارکرد بسیاری از نهادهای بین‌المللی بر تاثیرگذاری در نتیجه‌ی رویدادهای سیاسی و بین‌المللی و تنظیم

روابط میان کشورها باعث شد که کدهای رفتاری کشورها نیز تغییر پیدا کند و دیگر امکان صحبت کردن از مجموعه کدهای رفتاری مشخص کشورهای مختلف از ادبیات سیاسی رخت بر بسته است. ماهیت روابط میان کشورها تغییر کرده است و به نوعی روی به تنوع نهاده است. در نتیجه‌ی این امر در شرایط کنونی، کشورهای مختلف روابط خود با دیگر کشورها را نه بر اساس استراتژی‌های بلندمدت بلکه تصمیمات سیاسی کوتاه‌مدت پی‌ریزی می‌نمایند و تطمیع منافع متقابل در کوتاه مدت بر اتحادهای منطقه‌ای، اشتراکات ایدئولوژیک یا شبیه آنچه که در دوران جنگ سرد شاهد آن بودیم ترجیح داده می‌شود. از این روست که هم اکنون دو کشور مختلف می‌توانند در یک زمینه‌ی خاص به رقابت با یکدیگر بپردازند یا حتی دشمن یکدیگر در عرصه‌ی مشخص باشند اما در حوزه‌ی دیگر به عنوان متحد عمل نمایند. این نیز باعث رشد نوعی ملی‌گرایی و توجه کشورها به ساختار داخلی خود شده است تا بتوانند خود را از خطرات احتمالی تغییر آنی سیاستهای طرف مقابل یا کشورهای که به عنوان متحد ارزیابی می‌کنند مصون نگه دارند. به عبارت دیگر در روابط میان کشورها نوعی رشد ملی‌گرایی مبتنی بر گسترش حوزه نفوذ ژئوپولیتیک مشاهده می‌گردد و پس‌زمینه‌ی ذهنی کشورها در تنظیم روابط با دیگر کشورها در نظر گرفتن امکان چرخش سریع طرف مقابل در ازای دادوستد با طرف سوم و تغییر آنی شرایط حاکم بر منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنند می‌باشد و بدین سبب ترجیح می‌دهند با تکیه بر قدرت هویتی، اقتصادی و جهان‌بینی خود با اتکا به داشته‌های خود برای شرایط بحرانی سیاست‌گذاری نمایند. به بیانی دیگر اگر تا دیروز اعتماد به دولتهای متحد مهم تلقی می‌شد امروز اعتماد و تکیه بر قدرت داخلی در عرصه‌های گوناگون مهم تلقی می‌گردد و منطق سیاسی حاکم بر خاورمیانه به گونه‌ای رقم خورده است که نمی‌توان از منطق خاصی سخن گفت و آن را تحت لوای پارادایم مشخصی تعریف نمود. اگرچه منطق اصلی برای بسیاری از کشورهای خاورمیانه، توجه بیش از پیش به امنیت ملی و داخلی خود گشته است. اما این توجه به امنیت ملی و داخلی بیش از آنکه زاییده‌ی منطق مشخص و خاصی باشد از عدم وجود منطق سیاسی مشخص که کنترل‌کننده‌ی روابط میان کشورها باشد نشات می‌گیرد که آینده‌ی نزدیک را مملو از ابهامات نموده است. این مبهم بودن آینده‌ی نزدیک نیز خواسته یا ناخواسته باعث تقویت ملی‌گرایی گردیده که با

توجه به وضعیت موجود روند رو به رشد ملی‌گرایی حاکم بر فضای جهان تا پدیدار شدن منطق نوین ادامه خواهد داشت.

این شرایط نوین حاکم بر فضای سیاسی خاورمیانه باعث شده است که بسیاری از خوانشهای گوناگون روابط بین‌الملل مجبور به بازخوانی اصول و چارچوبهای فکری خود گردند و اقدام به مفهوم‌پردازی‌ها و ترسیم‌های نوین تئوریک نمایند. بنا به این مفهوم‌پردازی‌های نوین، منطقه‌ی خاورمیانه در بعد اقتصادی شاهد ظهور الگوهای جدید برابری و نابرابری گردیده است که به جای اقتصاد مبتنی بر منابع زیرزمینی همچون نفت و گاز اقتصاد مبتنی بر اطلاعات را ترجیح می‌دهد. در بعد فرهنگی، گسترش حجم ارتباطات فرهنگی و سریع‌تر گشتن سرعت این ارتباطات منجر به پیوند خوردن بیشتر فرهنگ و ظهور سیستم‌های نوین عمل و عکس‌العمل فرهنگی فرامرزی شده است و افزایش حجم مراودات فرهنگی میان شهروندان کشورهای مختلف که بیشتر از طریق اینترنت صورت می‌گیرد نوع جدیدی از سیستم فرهنگی فرامرزی و جامعه‌ی مدنی منطقه‌ای را پدید آورده است. در بعد سیاسی نیز، افزایش ملی‌گرایی در سطح کشوری، با تحول در مفهوم اقتدار و مشروعیت منطقه‌ای همراه بوده است و کشورهای خاورمیانه، با بهره‌گیری از عناصر مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بازیگران غیردولتی که پتانسیل تبدیل شدن به ابزارهای پراگماتیک مفید در راستای استراتژی‌های رئالیستی و تهاجمی کوتاه مدت را دارا هستند تلاش در گسترش هژمونی سیاسی و نظامی منطقه‌ای خود دارند. این نیز به نوعی باعث بروز کشمکش میان تمدن‌های عربی، عبرانی، فارسی و ترکی ذیل منافع هژمونی‌های فرامنطقه‌ای چون آمریکا، چین و روسیه گشته است. در این شرایط نوین، دولتهای خاورمیانه بهترین راه مصون ماندن از اراده‌های معطوف به قدرت کشمکش‌های منطقه‌ای را که به عنوان تهدیدهای بالقوه از سوی دشمنان تمدنی تلقی می‌نمایند خودبسندگی در عرصه‌ی نظامی فهم نموده‌اند. به عبارتی دیگر در ذهنیت دولتی حاکم بر کشورهای خاورمیانه، با قدرت یافتن چین و روسیه در برابر آمریکا و افزایش ملی‌گرایی در حوزه‌ی سیاست داخلی آمریکا صحنه‌ی سیاسی بین‌المللی با نوعی شرایط آنارشیک روبرو گشته است که این نیز منجر به قویتر شدن احتمال جنگ میان کشورهای منطقه در آینده‌ای نزدیک در خاورمیانه شده است. کشورهای منطقه نیز جهت مصون ماندن از تهدیدهای آتی یکدیگر به رقابت در عرصه‌ی قدرت نظامی متوسل گشته‌اند تا با تلاش برای قدرتمند شدن در عرصه‌ی نظامی، با

تمسک به اصل بازدارندگی امنیت ملی خویش را مصون از تهدید نمایند. به بیانی شیواتر، در برهه‌ی کنونی واگرایی میان تمدنهای شکل دهنده‌ی منطقه‌ی خاورمیانه بیش از پیش حالتی میلیتاریستی به خود گرفته است و به احتمال زیاد شدت این واگرایی در سال‌های آتی رو به فزونی خواهد گذاشت.

فضای سیاسی کنونی حاکم بر ایران

آنچه که از اعتراضات سالهای ایخر، اظهارنظرهای رسمی مقامات ایران، اظهارنظرهای غیررسمی سیاسیون و مقامات پیشین جمهوری اسلامی ایران و آنالیزهای منتشر شده از سوی نهادهای مدنی و مراکز تحقیقاتی داخلی و خارجی برمی‌آید، جمهوری اسلامی ایران در ضعیفترین برهه از حیات سیاسی خویش در چهل سال اخیر قرار دارد. به گونه‌ای که بسیاری از مسئولین فعلی جمهوری اسلامی ایران که همواره سعی می‌نمایند از اظهارنظرهایی که بیانگر ضعف حاکمیتی یا دولتی باشد امتناع ورزند عدم امکان ادامه‌ی وضع موجود را با ادبیاتهای مختلف بر زبان جاری می‌سازند. البته آنچه که مایه‌ی افتراق مسئولین گردیده است راه‌حلهایی است که برای خروج از وضع موجود ارائه می‌گردد. راه‌حل‌های رسمی ارائه شده در یک تقسیم‌بندی کلی بر دو گونه‌ی سازش و تداوم انقلابی‌گری استوار است. در نگاه افراد و گروه‌هایی که ذیل تفکر سازش متحد گشته‌اند، راه‌حل خروج از وضعیت فعلی، آغاز دوباره‌ی مذاکرات هسته‌ای، موشکی و فعالیت‌های خاورمیانه‌ای ایران با ایالات متحده‌ی آمریکا و دستیابی به تفاهمی نو در زمینه‌های فوق می‌باشد تا بدین طریق از فشارهای اقتصادی که بر ایران تحمیل شده است کاسته شود و در زمینه‌ی سیاست داخلی نیز با دادن امتیازاتی به طیف موسوم به اصلاح‌طلبان از خفقان موجود در ایران کاسته گردد و رابطه‌ی دولت و جامعه که در ایران کنونی در وضعیتی بحرانی قرار دارد اندکی ترمیم گردد. بنا به دیدگاه این گروه از مسئولین در نتیجه‌ی تحریم‌های آمریکا، ایران علاوه بر اینکه بخش اعظمی از درآمدهای نفتی خود را از دست داده است، به دلیل محدودیت‌های موجود در روابط بین بانکی با بانکهای جهان و همراهی اکثر کشورهایی که می‌توانستند اقتصاد ایران را سرپا نگه دارند با آمریکا، در آینده‌ای نه چندان دور سرنوشتی جز ورشکستگی اقتصادی نخواهد داشت و این ورشکستگی، با در نظر گرفتن نبود کوچکترین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در ایران اعتراض بخش عظیمی از مردم را به دنبال خواهد داشت و ایران با بحرانی بسان بحران و نزوفلا روبرو خواهد شد. مشکلی که این طیف از مسئولین دارند این است که از هرگونه قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی در ایران محروم هستند و طیف رقیب که تمامی امکانات حکومتی را در اختیار دارد مخالف این طرز تفکر است و همواره از این گروه تنها

جهت مشروعیت‌بخشی به خویش استفاده کرده است. هر زمان نیز که تاریخ مصرف افرادی که اینگونه می‌اندیشند تمام گردیده است به تمامی طرق ممکن از میان برداشته شده‌اند. در برابر این دیدگاه، طیف موسوم به اصولگرایان، رهبر جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران قرار دارد که هر نوع مذاکره با آمریکا، عقب‌نشینی ایران از خاورمیانه و بازکردن فضای سیاسی و اجتماعی در ایران را در تضاد با انقلابی‌گری تلقی می‌نمایند و تنها راه برون رفت از مشکلات فعلی را مقاومت در برابر غرب و آمریکا و شکست دادن تمدن غربی تلقی می‌نمایند. از دیدگاه این گروه از مسئولین، دادن امتیازات به آمریکا و غرب، مشکلات را حل نخواهد کرد و دنیای غرب در مرحله‌ی بعدی امتیازات بیشتری از ایران طلب خواهد کرد و این روند تا تغییر رژیم موجود در ایران ادامه خواهد یافت. به گمان این گروه، دولت آمریکا و متحدان وی مشابه سیاستی که در قبال معمر قذافی و لیبی به اجرا گذارده بودند هم اکنون در قبال ایران در حال اجرا نمودن هستند. از این رو مذاکره با دنیای غرب نتیجه‌ی مطلوبی به بار نخواهد آورد. در خصوص سیاست داخلی نیز بر این باور هستند که لزوم آماده‌سازی جهان برای ظهور حضرت مهدی، داشتن جامعه‌ای اسلامی و مقید به دین می‌باشد تا مقدمات ظهور فراهم آید. بدین روی، هر فرد و اندیشه‌ای که حرف و سخنی به غیر از ایدئولوژی رسمی بر زبان راند فی‌الواقع به دشمنی با خدا برخاسته است و در کنار این امر برای آماده‌سازی ظهور باید افراد جامعه را به صورت یکدست و مطابق ایدئولوژی حاکم، اسلام‌گرا و مقید به اسلام بار آورد. در کنار این امر به گمان گروه‌های موجود در این طیف، آزادی مد نظر قشر کثیری از ایرانیان چون نمود غربی دارد، پس خلاف شریعت بوده و افرادی که ندای این آزادی‌های اجتماعی و سیاسی سر می‌دهند پیاده نظام دشمن هستند و دشمن چه مردم باشد چه یک دولت خارجی باید شکست داده شود. یعنی در ذهنیت خود افرادی که بسان آن‌ها نمی‌اندیشیدند، بسان آن‌ها زندگی نمی‌کنند و از زندگی خواسته‌هایی متفاوت با آنچه که آنها می‌خواهند دارند دشمن تلقی می‌کنند. مشکل این طیف که تمامی منابع قدرت و امکانات حکومتی را در اختیار دارند این است که سخنان آن‌ها تاکنون تنها به کلی‌گویی‌هایی محدود مانده که در وادی عمل نه تنها نتایج مدنظر را به همراه نداشته است بلکه منتج به نتایج بالعکس خواست آنها شده است. در شرایط کنونی حاکم بر فضای روابط بین کشورها، آرمانشهر این افراد حداکثر امکان تبدیل شدن ایران به کره‌شمالی را می‌دهد که آن نیز ورود به مرحله‌ای است که کره شمالی خود خواهان

تغییر آن است. علاوه بر این، زیرساختهای اقتصاد ایران چون مبتنی بر فروش نفت است امکان تبدیل شدن ایران به کره شمالی بدون فروش نفت نیز مقدور نیست. در عرصه سیاست داخلی نیز نه تنها نتوانستند جامعه‌ای دیندار منطبق با ایدئولوژی رسمی موجود به بار آورند بلکه قشر کثیری از جوانان ایران علاوه بر اینکه ادعاهای بنیادین این افراد را به چالش می‌کشند و در راستای این چالش تحمل هرگونه هزینه‌ای می‌گردند بلکه یا فلسفه‌های رقیب فلسفه‌ی رسمی موجود در ایران گسترش یافته است که خواهان نگاه غیرسیاسی به دین است و یا جوانان بسیاری دچار خلا فلسفی گشته‌اند و در نتیجه‌ی این خلا فلسفی، نابهنجاری‌های گسترده‌ی اخلاقی و اجتماعی، ناامیدی از آینده و مشکلات روانی گوناگون در ایران شایع شده است. به دیگر سخن مشکل اصلی این طیف این است که تنها سخنوران خوبی برای هواداران محدود خود هستند و در مقام عمل هیچ سخنی برای گفتن ندارند و ادعاهایشان تنها در مقام ادعا باقی می‌ماند. به گونه‌ای که سرانجام مجبور می‌شوند بیان نمایند که یکی از مشکلات امنیتی موجود در ایران خواسته‌های طبقه‌ی فقیر است. یعنی همان طبقه‌ای که به نام مستضعفین در اوایل انقلاب اقدام به مشروعیت‌دهی به انقلاب نمودند و خویشان را سینه‌چاکان آن نشان می‌دهند.

پرسشی که در اینجا می‌توان مطرح نمود این است که با در نظر گرفتن ادعاهای این دو رویکرد کلان حاضر در بدنه‌ی حاکمیت ایران، در عرصه‌ی حقیقی حاکمیت و جامعه‌ی ایران چه می‌گذرد؟ واقعیت این است که نه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و نه جامعه‌ی ایران تافته‌ی جدا بافته‌ای از دیگر جهان و تاریخ بشری نمی‌باشند و اصولی که موتور محرکه‌ی تاریخ و رفتارهای انسانی در سیر تاریخ بشری بوده‌اند در مورد ایرانیان نیز صدق می‌کند. مقایسه‌ی مشابهات ایران کنونی با تاریخ بشر و روابط دولت و جامعه در سایر نقاط جهان کنونی بیانگر این است که ایران دچار استبداد شدید حاکمیتی، فاشیسم مذهبی و ناکارآمدی سیستم مدیریتی گردیده است که در نتیجه‌ی آن در آستانه‌ی ورشکستگی بوروکراتیک، ساختاری، اقتصادی و واکنش اعتراضی گسترده‌ی مردمی قرار دارد. نادیده انگاشته شدن و سرکوب کوچکترین آزادی‌های اجتماعی و فردی، سرکوب شدید تمامی صداهای مخالف سیاسی، حاکم نمودن وحشت در جامعه به واسطه‌ی زندان، شکنجه و برخورد امنیتی، فسادهای گسترده‌ی اقتصادی، گسترده شدن رانت، فقیر شدن طبقه‌ی متوسط، تضعیف هر چه بیشتر طبقه‌ی فقیر و

آسیب‌پذیر جامعه که از آن به عنوان مستضعفین یاد می‌نمودند، توزیع ناعادلانه ثروت در جامعه و ثروتمند شدن افراد نزدیک به دایره‌ی قدرت در برابر فقیر شدن اکثریت جامعه، سرکوب خواسته‌های فرهنگی، سیاسی و هویتی گروه‌های جمعی غیرفارس، پایمال نمودن حقوق زنان، گسترش ناامیدی به آینده در میان جوانان، بیکاری، گسترش اعتیاد، نبود فقدان جامعه‌ی مدنی پویا، نابودی بخش خصوصی و حتی دولتی در اقتصاد به بهای فربه شدن نهادهای اقتصادی متعلق به سپاه پاسداران و بنیادهای تحت نظر رهبری، عدم داشتن روابط نرمال سیاسی با دیگر کشورها و ناتوانی در فراهم نمودن حداقل نیازهای زندگی برای قشر کثیری از ایرانیان، ایران را با بحران دولتمداری مواجه نموده است. این بحران نیز نمی‌تواند مدت زمان زیادی بپاید و در آینده‌ای نزدیک جامعه‌ی ایران آستان حوادثی خواهد گشت که سرنوشت آن را حداقل برای نیم قرن آتی رقم خواهد زد. آنچه که ذهنیت دولتی ایران آن را برگزیده است عدم قبول هر نوع اصلاحات اساسی در سیاستهای داخلی و دکترین امنیت منطقه‌ای خود می‌باشد. بدین سبب، اگر وضعیت موجود بدین منوال ادامه یابد واکنش اعتراضی گسترده‌ی جامعه‌ی ایران را در آینده‌ای نه چندان دور به دنبال خواهد داشت. مطالعه‌ی تاریخ چهل سال اخیر ایران نیز مؤیدی بر این مطلب است که گروه‌های مختلف جمعیتی، سیاسی، اجتماعی و اقشار مختلف ایران در برهه‌های گوناگون و در هر بزنگاهی که فرصت یافته‌اند اعتراض خود را به صورت‌های گوناگون نشان داده‌اند. اما این اعتراضات به جای آنکه سبب تن دادن هیئت حاکمه به اصلاحات ساختاری گردد با سرکوب شدید و تبدیل آنها به عواطف سرخورده مواجه شده است و هم اکنون جامعه‌ی ایران با تلی از خواسته‌های سرکوب‌شده مواجه است. این خواسته‌ها نیز از خواسته‌های ملی-قومی که در ماه‌های نخستین انقلاب در مناطق مختلف ایران نمود پیدا کرد تا خواسته‌های گروه‌های مختلف اجتماعی همچون زنان، جوانان و دموکراسی‌خواهی قوم فارس در آنچه که در جنبش سبز، جامعه‌ی ایران شاهد آن بود دایره‌ای گسترده را در بر می‌گیرد. چونانکه می‌توان ادعا نمود جمهوری اسلامی ایران در چهل سال اخیر خود همواره با بحرانهای مختلفی مواجه بوده است که تنها با تکیه بر رویکرد قهرآمیز توانسته است این بحرانها را کنترل نماید. بحرانهایی که هر از گاه در قامتی متفاوت خود را نشان داده است و عدم پاسخ مدنی بدانها سبب مشروعیت‌زدایی از نظام حاکم در بخشهای مختلف جامعه شده است. در کنار این موارد آنچه که هم اکنون ذهنیت دولتمداری حاکم در ایران به عنوان مشکلی اساسی با آن

روبروست خواسته‌های نسل جدید پس از انقلاب است که در برابر پارادوکس ایدئولوژی رسمی موجود و معیارهای زندگی نوین سردرگم مانده است. این نسل جوان که هم اکنون نیمی از جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهند هیچ ذهنیتی از دوران انقلاب ندارد و آگاهی‌های آن محدود به دروس ارائه شده در مدارس و تبلیغات‌های دولتی در رسانه‌های جمعی است. در کنار آن، به سبب پیشرفت‌های صورت گرفته در زمینه‌ی تکنولوژی‌های ارتباطات جمعی به خصوص گسترش استفاده از اینترنت امکان مقایسه‌ی وضعیت خود با دیگر کشورها و سنجش اعتبار سخن هیئت حاکمه را داراست. به دیگر سخن، آنچه که این نسل جوان در رسانه‌های غیررسمی مشاهده می‌کند متفاوت از تبلیغات گسترده‌ی رسانه‌های رسمی است و در بسیاری از موارد رویکرد رسانه‌های رسمی ایران به جامعه‌ی ایران و انسان ایرانی را تحقیرآمیز می‌شمارد و اعتماد خویش را به مراجع داخلی به سبب عیان شدن دروغ‌گویی‌های سالهای اخیر از دست داده است. به بیانی آشکارتر، به سبب انقلاب تکنولوژیکی روی داده در عرصه‌ی ارتباطات، هیئت حاکمه دیگر بسان سابق امکان دروغ‌گویی، کانالیزه کردن احساسات جمعی ایرانیان در راستای هدفی مشخص و تحت تاثیر قراردادن وجدان جمعی در راستای بقای استبداد را از دست داده است. تاثیر گسترش رسانه‌های جمعی غیررسمی محدود بدین نمانده و نسل پسانقلاب ایران توان مقایسه‌ی وضعیت موجود در ایران با وضعیت شهروندان اکثر کشورها را یافته است. این نیز نوعی سرخوردگی در اکثر ایرانیان به وجود آورده است و حس رقابتی که شاید به صورتی ناخودآگاه در وی ایجاد می‌گردد سبب به چالش کشیدن شعارهای ایدئولوژیک هیئت حاکمه گردیده است. سوای این امر، این نسل پسانقلابی در برهه‌ای از حیات خویش قرار دارد که نیاز به کار برای گذران زندگی دارد و تشکیل خانواده جز اولویت‌های وی می‌باشد. اما میزان بالای نرخ بیکاری، شرایط دشوار موجود در برابر بخش خصوصی، شرایط ایدئولوژیک موجود برای استخدام شدن در نهادهای دولتی که دایره‌ی پذیرش را تنها به خودی‌ها محدود نموده است و عدم پویایی اقتصاد ایران که عمدتاً ناشی از عیب‌های ساختاری، سیاست خارجی ماجراجویانه و بی‌کفایتی مسئولین جمهوری اسلامی ایران است این نسل جوان را در برابر دولتمردان و ساختار حاکمیتی موجود قرار داده است. نسل جوانی که بخش اعظمی از آن دیگر بسان نسل چهل سال پیش دغدغه‌ی شعارهای ایدئولوژیک را ندارد و تنها خواهان زندگی در جامعه‌ای آزاد است که امنیت شغلی و امید به آینده داشته باشد. نسل جوانی که

آموزه‌های رسمی ایدئولوژیک سعی می‌نماید تصویری از نظام جمهوری اسلامی ایران به تصویر بکشد که انقلابیون و مسئولین این نظام، پاک‌دستانی هستند که حق‌الناس برای آنان مهم می‌باشد و به امر خدا یاور مظلومان می‌باشد و جمهوری اسلامی ضامن آزادی‌های فردی، هویتی، اقتصادی و اجتماعی آنان است. اما در عرصه‌ی حقیقت با تابلویی مواجه می‌گردد که اکثر مسئولین آن چه اصلاح‌طلب و چه اصول‌گرا آلوده به فساد، رانت، کاخ‌نشینی، رشوه و ثروت‌اندوزی گشته‌اند و به نام دین تنها گروه کوچک خودی‌ها از امتیازات گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهره‌مند می‌گردند. در حالی که بخش اعظمی از جامعه با بحران‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی روبروست و از تامین حداقل‌های معیشتی و تضمین حداقل آزادی‌های فردی محروم است. در کنار این امر هر موقع نیز خواستی سیاسی برای تغییر را بر زبان می‌رانند با چنان ظلمی از سوی حاکمان مواجه می‌شوند که نه تنها هیچ سنخیتی با معیارهای حقوق بشری ندارد بلکه در تضادی آشکار با همان آموزه‌های ایدئولوژیک رسمی و دینی است که حاکمان موجود داعیه‌دار آن هستند. حتی با مشاهده‌ای کلی و بدون آنکه به پژوهشهای مبتنی بر نظرسنجی نیازی باشد و تنها با توسل شهود تجربی فضای حاکم بر دنیای مجازی و حیات روزمره‌ی ایرانیان در کوچه و بازار می‌توان دریافت که جامعه‌ی ایران با انفجار انباشتی از تغییرات در تمامی سطوح حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روبروست. انفجاری که در زیر پوست شهر به وقوع پیوسته است اما هنوز پوسته‌ی استبداد مانع برون‌ریزی‌اش می‌گردد. دیگر جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی چهل سال پیش نیست که با آرمان‌گرایی‌های شعارهایی همچون جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی، جامعه‌ی اسلامی و مبارزات ضد امپریالیسمی، استبداد را به چالش کشد. جامعه‌ی کنونی اگرچه دگرباره سعی می‌نماید که استبدادی دیگر را به چالش کشد اما این چالش این بار واکنشی است بر علیه اسلام سیاسی که به نام دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست، دیانت را به ابزار و کارگزاری در خدمت سیاست و حکومت اقلیت بر اکثریت تبدیل نموده است. آنچه که امروز برای جامعه‌ی کنونی ایران مهم است مفاهیمی چون رفاه، آزادیهای اجتماعی، آزادیهای سیاسی، حق بودن اجتماعی و سیاسی به عنوان شهروند و حق داشتن هویت فرهنگی که از سوی نگاهی برتری‌جو انکار نگردد. به بیانی کلی، خواسته‌های ایدئولوژیک جای خود را به خواسته‌های غیرایدئولوژیک مرتبط با پیشرفت حیات کنونی فردی و جمعی داده است. جامعه‌ی ایران در برهه‌ی کنونی در

ناخودآگاه خود به درونی کردن مفاهیم جهان‌شمول مرتبط با حقوق شهروندی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی دست یازیده است بی آنکه به مقبولیت‌سنجی آن در ترازوی فقه تشیع سیاسی اهمیت دهد. واکنشهای گسترده‌ای که قشر کثیری از زنان به شرایط نامساوی زن و مرد در موارد مختلفی همچون حجاب، دیه، شهادت در دادگاه، تعدد زوجات و حق طلاق ابراز می‌دارند بیشتر منطبق با بودن به عنوان انسان مدرن است تا بودن به عنوان آنچه که فقه مجتهدین شیعه از یک زن مسلمان شیعه انتظار دارند. ترجیحی که جوانان در نوع پوشش خود دارند به حدی رسیده است که نوع پوشش به ابزاری برای اعتراض تبدیل شده است و بسیاری از جوانان بر عدم مداخله‌ی نهادهای قدرت در حیطه‌ی فردیت تاکید می‌نمایند و حتی به خاطر آن رنج زندان را متحمل می‌شوند. گسترش گروههای موسیقی که در اصطلاح به گروههای زیرزمینی مشهور گشته‌اند و رواج موسیقی‌های به سبک جدید که با استفاده از رسانه‌های نوین اجازه‌ی مداخله‌ی سانسور دولتی را نمی‌دهند و صدها مورد مشابه این موارد با زندگی روزمره‌ی ایرانیان عجین گشته است. سوی این موارد روزمره، جامعه‌ی ایران در چهل سال گذشته بارها شاهد تظاهرات‌های گسترده‌ی مقطعی بر علیه حاکمیت موجود بوده است که هر یک در برهه‌ای خاص بر خواستی مشخص تاکید نموده بودند. به بنایی دیگر تمامی زوایای حیات انسان ساکن در ایران به عرصه‌ی تقابل میان دولت و جامعه تبدیل شده است. این نیز تضادی میان دولت و جامعه در ایران پدید آورده است که چشم‌انداز شکافی عمیق و تبدیل آن به جدال را ارائه می‌نماید.

آنچه که حکومتداری امروزی ایران در بطن خود از آن رنج می‌برد، استمرار نوعی دوگانگی و نتایج برآمده از آن است که در نام کشور نیز نمود پیدا نموده است. این نیز، دوگانگی منبعث از تلاش برای عینیت دادن به جمهوری اسلامی است به گونه‌ای که هم ویژگیهای حکومتهای جمهوری را دارا باشد و هم عینت اسلام سیاسی باشد. چراکه اگر قرار بر جمهوریت باشد باید مبتنی بر ملی‌گرایی تکثرگرا با تمسک به سازوکارهای حکومتداری نوین و دموکراتیک باشد و اگر قرار بر اسلامی بودن حاکمیت باشد باید تمامی ساختارهای حکومتی و نهادی منطبق بر رهنمودهای فقه تشیع استوار گردد. رقابت و جدال میان جمهوریت و اسلامیت حاکمیتی، مهمترین مشکل موجود را رقم زده است که می‌توان آن را به جدال میان ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی سیاسی نیز تعبیر نمود. انقلابیون ایران همواره تلاش نموده‌اند طوری وانمود نمایند که گویی حاکمیت

سیاسی ایران توانسته است این دو نگرش به مسئله‌ی حاکمیت سیاسی را سنتز نماید. اما کارنامه‌ی عملی جدالهای سیاسی در ایران نشانگر آن است که چنین ادعایی چندان منطبق بر واقعیت نیست و تنها اظهارنظرهایی پوپولیستی برای مشروعیت‌دهی به بقای استبداد است. به بیانی دیگر آنچه که حاکمان کنونی ایران از آن به عنوان سنتزشدگی جمهوری و اسلامیت یاد می‌کنند چیزی جز میانجیگری ظاهری قدرت حکومتی میان دو نیروی ملی‌گرایی مبتنی بر حاکمیت مردم و اسلام‌گرایی سیاسی است که عجالتاً توازن نزدیکی را توانسته است برپا نماید. آنچه که بن‌مایه‌ی این توازن شکننده را شکل می‌دهد قالب ایدئولوژیک امت‌گرایی برای جدالهای قدرت است که در روی دیگر آن منطقه‌گرایی ملی‌گرایانه نقش بسته است. امت‌گرایی که ذات آن انترناسیونالیسم است اما به خدمت خودمداری سیاسی-ملی فارسی درآورده شده است. سؤالی که در اینجا می‌توان مطرح نمود این است که آیا این توازن نزدیک مجالی برای تداوم بلندمدت را داراست؟ ظهور و سقوط حاکمیت‌های مختلف در طول تاریخ پاسخی شفاف بدین پرسش را چنین می‌دهد: خیر. ایران دیر یا زود مجبور خواهد شد که تکلیف خویش را با خویشتن روشن نماید. آنچه که هم اکنون گرانیگاه این توازن نزدیک را ممکن ساخته است حکمرانی آیت الله خامنه‌ای و نزدیکان وی بر تمامی عرصه‌های حیات سیاسی و اجتماعی ایران است. این حکمرانی تجمیع‌شده در قامت یک فرد اگر ملازم با وحدتی ناپایدار باشد یعنی آنچه که جامعه‌ی قطب‌بندی شده‌ی امروزین ایران با آن مواجه است، نهایتاً با بحران عمیق حکومتداری پس از آیت الله خامنه‌ای مواجه خواهد شد و ایران پای در برهه‌ای بسی متفاوت خواهد گذارد. در بعد سیاست خارجی نیز ایران درگیر مشکلات ناشی از این دوگانگی است که مشکلات چندگانه‌ای را برای ایران رقم زده است. ایران در عرصه‌ی سیاست منطقه‌ای اقدام به استفاده از گفتمان سیاسی و عملیاتی نمودن استراتژیهای نموده است که خواسته یا ناخواسته بقای حاکمیت داخلی را به سیاست خارجی آن پیوند زده است. حاکمان جمهوری اسلامی ایران بدون آنکه وحدتی مبتنی بر ملت‌شدگی و رفاهی مبتنی بر اقتصادی نیرومند در ایران شکل گیرد تلاش نمودند که عمق استراتژیک خویش را در منطقه با توسل به گفتمان جهادگرایی شیعه و نیروهای نظامی نیابتی گسترش دهند و درآمدهای ناشی از نفت و گاز صرف تداوم انقلابی‌گری فرامرزی نمایند. این نیز ایران را به بن‌بستی کشانده است که اگر دست از حمایت از نیروهای نیابتی خویش و بازگشت به مرزهای سیاسی خود ببردازد فلسفه‌ی

وجودی و دکترین امنیتی‌اش با شکستی غیرقابل جبران مواجه می‌شود و اگر به حمایت از این نیروها بپردازد جامعه‌ی بحران‌زده‌ی خویش را که با انواع مشکلات اقتصادی و معیشتی دست و پنجه می‌نماید و از حداقلهای زندگی شرافتمندانه محروم گذارده شده‌اند به تقابل می‌کشد.

ناسیونالیسم فارسی و مسئله‌ی تُرک در ایران

سؤالاتی که می‌توان در این بخش مطرح نمود این است که با توجه به وضعیت فعلی ایران نگاه رویکرد رسمی دولتی به مسئله‌ی فرهنگ و تنوع ملی-قومی موجود در ایران که می‌توان از آن ذیل عنوان ناسیونالیسم فارسی نام برد به مسئله‌ی ایران چیست؟ ماهیت ایران به عنوان یک کشور در ذهن حاکمان آن چگونه نقش بسته است؟ و مسئله‌ی ترک را چگونه می‌توان در چارچوب روند حاکم و جاری در ایران مفهوم‌پردازی نمود؟

ایران در ذهنیت ناسیونالیسم فارسی (خواه سکولار و خواه اسلام‌گرا) به جای آنکه عینیت آنچه که هست باشد ماهیت معنایی خود را از تلاش‌های شرق‌شناسانه‌ی تاریخ‌نویسان و اندیشمندان شرق‌گرای غربی (اورپانتالیست) وام گرفته است که بیش از آنکه جویای حقیقت تاریخ و جامعه‌ی ایران آنگونه که هست باشند در تلاش برای به سرانجام رساندن آمال تمدن سرزمین مادری خود در عرصه‌ی ایران و دنیای شرق بودند. در نتیجه‌ی تلاش‌های فکری و قلمی شرق‌شناسان غربی و تداوم سنت فکری آنها توسط گروهی از ایرانیان بود که هویت ایرانی به جای اینکه تداوم تبلور مفهوم سرزمین در قامت قرارداد نانوشته‌ی فکری و اجتماعی دوران مشروطه باشد تبدیل به یکسان‌انگاشته شدن با سرزمین آریایی‌ها و سرزمین پارس گردید. یکسان‌انگاشته‌شدنی که علیرغم اینکه سنخیتی با تاریخ این سرزمین نداشت توانست شبه‌مدرنیسم ایرانی و خوانش تشیع‌محور فقه پویا از اسلام را صاحب قدرت مرکزی در این سرزمین نماید. قبول بی‌چون و چرا و نداشتن نگاه انتقادآمیز ناسیونالیسم فارسی به آثار و آرایه‌ی که با وام‌گیری از خوانش‌های اسطوره‌ای، ایران را به مثابه‌ی سرزمین آریاییان می‌پنداشتند سبب گردید که بودِ جمعی ایرانیان دچار تناقضی بنیادین میان آنچه که هست و آنچه که می‌گویند هست، گردد. در چارچوب مرزهایی که این تناقض به تصویر می‌کشید ایرانیان از یک سو با گروه‌های جمعی در جامعه‌ی خود مواجه بودند که به زبانی غیر از فارسی سخن می‌گفتند، خود را تُرک، کُرد، عرب، بلوچ، تات، تالشی، گرجی و ارمنی می‌دانستند، با پیشینیانی احساس غرور و عزت نفس می‌کردند که تاریخ‌نویسی ناسیونالیسم فارسی از آن‌ها به نیکی یاد نمی‌کرد و از موسیقی لذت می‌بردند که در حیطه‌ی موسیقی فارسی

ایران تعریف نمی‌شد و از سوی دیگر دولتمردان نوین ایران و ایدئولوژیهای رسمی حاکم، ایران را سرزمین پارسیان و میراث‌دار تمدن آریایی بیان نموده و این گروه‌های جمعی در دایره‌ی تمدن غیرخودی و در بسیاری از موارد دشمن تاریخی قلمداد می‌گشتند. این خوانش اورینتالیستی از ایران به جای آنکه تداوم‌گر مفهوم ایران به عنوان ایده‌ی متکثر دوران مشروطه باشد به قلب مفهوم پرداخت و ایران به سرزمین قوم فارس و زبان ملی به زبان فارسی تقلیل پیدا کرد. این تقلیل‌گرایی تنها به گروه کوچکی از روشنفکران ملی‌گرا محدود نماند و توانست جهان‌بینی طیف وسیعی از نحل‌های فکری اسلام‌گرا و سوسیالیست را نیز با خود همراه نماید و قشر کثیری از اندیشمندان ایران خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، زبان ملی را معادل زبان فارسی و هویت ایرانی را معادل هویت فارسی قلمداد نمودند. آنچه که این تفکر تقلیل‌گرایانه به دنبال آن بود تبدیل ایران از یک ایده‌ی اسطوره‌ای مندرج در شاهنامه‌ی فردوسی به ایده‌ای ذهنی و به دنبال آن آفرینش ملت یکپارچه‌ی ایران در قالب ایده‌ای سیاسی بود که به نام ملت-دولت مدرن واحدی سیاسی پدید آورد که مفهوم شهروندی، ملت و دولت در آن تنها با هویت فارسی قابل تعریف باشد. در این میان تفاوت عمده‌ی ناسیونالیسم فارسی با دیگر ناسیونالیسم‌های رایج موجود در دوران پسااستعماری بسیاری از کشورهای جهان سوم در این نکته نهفته است که ناسیونالیسم بسیاری از ملتها که از درون آن دولت-ملت مدرن پدیدار گردیده است زاییده‌ی شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی مخصوص به خود بود که تنوع‌های اجتماعی و فرهنگی گوناگون را ذیل یک قرارداد سیاسی و در شرایط جنگ یا مبارزه‌ی مسلحانه متحد نموده بود. اما ناسیونالیسم فارسی پسامشروطه عمده منابع فکری و حیات سیاسی خویش را وامدار نگاهی تحمیلی بود که در وضعیت ناهمگون با واقعیت اجتماعی جاری در ایران قرار داشت.

وضعیت حاکم بر روابط میان ملل و اقوام ایرانی با دولت، بیش از آنکه زاییده‌ی سیاستهای سالهای اخیر باشد ثمره‌ی نگاه حاکم به مفهوم دولت در یکصد سال اخیر بوده است. نگاهی که در برهه‌ای از تاریخ ارجاع به تاریخ باستان را راه‌گشای مشکلات فرهنگی و هویتی ایران دانست و در برهه‌ای دیگر اسلام‌گرایی را به عنوان راه تعالی جامعه قلمداد نمود. حال آنکه وضعیت کنونی شکست هر دو نگاه را آشکارا به منصه‌ی ظهور رسانده است و آنچه که می‌تواند راه‌گشای آینده‌ای به دور از کشمکشهای بنیان‌کنش گردد بازبینی انتقادی به سنت روشنفکری، سنت سیاسی و سنت حکمرانی

در یکصد سال اخیر می‌باشد، تا شاید بتوان از فرصتها و ظرفیتهای حوادث جاری در راستای حل بنیادین مشکلات استفاده نمود.

مسئله‌ای که امروز ایران با آن روبروست، سرکوب عواطف فروخته‌ی قشر کثیری از ایرانیان است که سبب جدال میان انسان ساکن در ایران و دولت گشته است. ریشه‌ی این جدال نیز نگاه حذفی دولتمردان و سیاسیون ایران به تمام مسائل و خواسته‌های جمعی جاری در جامعه‌ی ایران است. دولتمردان و سیاسیون ایرانی در یکصد سال اخیر به جای آنکه به ریشه‌یابی مسائل و حل آنها در چارچوبی پایدار همت گمارند با رویکرد حذفی، سرکوب و از میان برداشتن تمامی افراد و گروه‌هایی که منشا مشکلات تلقی می‌شدند اقدام به حل مشکل نمودند. این نیز باعث امنیتی شدن جزئی‌ترین مسائلی شده است که می‌توانست با تبدیل شدن به بحث در فضای عمومی راه‌حل خویش را در مجرای طبیعی خود بیابد. در نتیجه‌ی این رویکرد حذفی و اختناق‌آفرین جامعه‌ی ایران بسان سایر جوامع استبدادزده‌ی تاریخ، تهی از خلاقیت و تلاش برای بروز استعداد در عرصه‌ی عمومی شده است و عواطف سرکوب‌شده‌ی آن، بسان انبار باروتی چشم انتظار جرقه‌ای بنیان‌شکن است. آنچه که این رویکرد حذفی حاکمان ایران را با دیگر کشورهای استبدادی متمایز می‌نماید قدرت و سنگینی عنصر ایدئولوژی مذهبی آمیخته به ناسیونالیسم است که در بسیاری از موارد شیوه‌های برخورد با انسانها و گروه‌های مخالف را ورای هرگونه اصول اخلاقی و انسانی تبدیل به تراژدی انسانی می‌نماید. نگاهی سلبی که به تقدیس خشونت به نام خدا می‌پردازد و هرگونه دگراندیشی را جدال با خدا تلقی می‌نماید. در نتیجه‌ی این نگاه، هم اکنون ایران در آستانه‌ی انفجار و خشمی عمومی قرار گرفته است که به نام حکم خدا و اجرای امر قدسی، زندانهای آن مملو از انسانهای بی‌پناه گشته و قداست انسان بودن در عرصه‌های مختلف شکسته است.

نگاه ذهنیت حکمرانی موجود در ایران در یکصد سال اخیر در قبال ملتها و اقوام ساکن در ایران، بازتعریف مفهوم من ما در راستای همسان‌سازی منطبق با برتری فرهنگ فارسی بوده است. بازتعریفی که هویت فردی انسانهای غیرفارس را هدف قرار داد و شرط تبدیل شدن به هویت جمعی را از خودبیگانه گشتن بیان نمود و می‌نماید. بازتعریفی که شرط اجتماعی شدن انسان غیرفارس را ذوب شدن در ایدئولوژی دولتی می‌بیند که با وام‌گیریهای گزینشی از اسلام و تاریخ ایران خوانشی فارسی-شیعی مخصوص به خود از اسلام و تاریخ را ارائه داده است. خوانشی که از یک سو با تحقیر

تاریخ، هویت فردی و هویت جمعی غیرفارس، برتری‌جویی ذهنی خویش را تسکین می‌دهد و از سوی دیگر در مقام عمل چیزی جز خسران برای حیات مادی و معنوی انسانهای ساکن در جغرافیای ایران به بار نیاورده است. آنچه که ایران با آن روبروست تراژدی شکست انقلاب مشروطه، منحرف شدن آن، گسترش خوی برتری‌جویی فارسی در قامت تفکر دولتی، آمیختگی پان‌فارس‌سیسم با فقه سیاسی شیعه و تبدیل شدن آن به وضعیتی است که استبدادی جانکاه را بر ایران حاکم نموده است. استبدادی که از یک سو با بستن تمامی روزنه‌هایی که یک جامعه به واسطه‌ی آنها می‌تواند به حیات متصور خویش ادامه دهد، جامعه‌ای مملو از عواطف فروخته و در آستانه‌ی اضمحلال مادی و معنوی آفریده است و از سوی دیگر با پرستش خشونت مقدس، امید جمعی برای تغییر را به بن‌بست سرکوب کشانده است. به بیانی دیگر، امید به تغییر و بهبود وضعیت فعلی را به ورطه‌ی ناامیدی کشانده شده است. در چنین وضعیتی تمامی تمایزات موجود در ایران از سوی ذهنیت حاکم به عنوان تعارضات فهم گشت و آزادی‌هایی که به انحای گوناگون و در برهه‌های زمانی مختلف به مردم وعده داده شده بود یکی پس از دیگری سلب گردید. فهم تمایز به عنوان تعارض باعث شده است که رفته رفته دایره‌ی خودی‌ها محدود و دایره‌ی غیرخودی‌ها گسترش یابد. این امر مقارن با وضعیتی بود که انقلابی نوین در جهان ذیل عنوان انقلاب ارتباطات و تکنولوژی روی داد و عواطف فروخته‌ی افراد ساکن در ایران که شامل بر عواطف ملی-قومی، مذهبی، آزادی‌های سیاسی-اجتماعی، رفاه و داشتن حداقل زندگی شرافتمندانه بود توانست خود را از طریق تکنولوژی‌های نوین و رسانه‌های جمعی با مردم و جوامع دیگر کشورها مقایسه نماید. یکی از آثاری که این مقایسه به همراه داشت افزایش اعتماد به نفس ملی-قومی در میان غیرفارس‌ها با تمسک به اعتلای رفاه و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی هم‌زبانان خویش که در آن سوی مرزهای رسمی ایران زندگی می‌کردند بود. ایرانیان غیرفارس که از یک سو از سوی ذهنیت حاکم در دولت و حتی بخش اعظمی از جامعه‌ی فارس‌زبان با تهمت بی‌فرهنگی، بی‌تمدنی و تهی از تاریخ بودن مواجه بودند با فرهنگ هم‌زبانان خود در آن سوی مرزها آشنا شدند که ترس آشتی با زندگی مدرن را فروریخته و به عنوان فرزند دوران خود زندگی می‌کردند. این قیاس وضعیت خود با وضعیت هم‌زبانان فرامرزی به نزدیکی حس جمعی با آنها منتج شد در حالی که هنوز ذهنیت حاکم در داخل مرزهای ایران، ایرانیان غیرفارس را از در انکار درمی‌آمد و در وادی عمل به چشم غیرخودی

می‌نگریست دادوستند فرهنگی ماهیتی فرامرزی به خود گرفت. به بیانی دیگر ناسیونالیسم فارسی و پان‌فاریسیسم در ایران با تمسک به گفتمان یکپارچه‌کننده‌ی فرهنگی، تنوع موجود در ایران را نادیده گرفت و با انکار تکثر، مطالباتی را که می‌توانست به عنوان مطالبات اجتماعی حل شوند به سمت مطالبات سیاسی و امنیتی سوق داد. به دیگر سخن به دست خویش راهی را هموار کرد که دیگر امکان بازگشت به گذشته‌ای متکثر نیست و ذهنیت جمعی انسان ساکن در ایران را فدای آمالی نمود که آینده‌ای جز آلام در پی نخواهد داشت.

مشکل عمده‌ای که ناسیونالیسم فارسی در سنت دولتمداری ایران به بار آورد تقطیع تاریخ، تقسیم آن به خودی و غیرخودی و ایجاد گسست به جای تلاش برای تداوم‌گری بود. اینکه ایران در دوران سلجوقیان، صفویان، نادر شاه و تا اواسط دولت قاجار جز قدرتهای منطقه‌ای و حتی جهانی بود واقعیتی انکارناپذیر است. ایران در این دوره‌ها به جای آنکه ایرانی تقلیل یافته به کشور فارس‌ها باشد ایران متکثری بود که زبانهای فارسی، ترکی و عربی با توجه به کارکرد ویژه‌شان به حیات خویش ادامه داده و استعداد خویش را بروز می‌دادند. یعنی تفاوت هویت‌های فارس، ترک، عرب و دیگر هویت‌ها تنها در سطح تفاوت بود و به تعارض تبدیل نگشته بود. اما از اواخر قاجار به بعد آنچه که ایران با آن روبروست ایرانی تقلیل یافته به هویت فارسی است که با دیگر هویت‌ها از در پیکار سیاسی و اجتماعی درآمده است. اشتباه عمده‌ای که ناسیونالیسم فارسی، خواسته یا ناخواسته، تحت تاثیر اورپانتالیست‌ها مرتکب شد ایجاد خلایی هزار ساله در تاریخ ایران و ارجاع هویت ایران به دوران پیش از اسلام بود. دورانی که نه علم تاریخ توان بیان حقایق جاری در آن دوران را به ضرص قاطع داراست و نه قدرت ایجاد حس مشترک ملی و منطقه‌ای را داراست. ناسیونالیسم فارسی، با بیگانه‌سازی سلجوقیان، صفویان، نادرشاه و قاجار به جای آنکه سنت دولتمداری خویش را تداوم‌گر سنت هزار سال اخیر بیان کند به دست خویش، خویشتن را از سنتی گرانبها محروم ساخت. در نتیجه‌ی این امر نه توانست هویت ملی یکپارچه‌ای که ملی‌گرایی آن بتواند با سینه‌ای گشاده ترک، عرب، کرد و بلوچ را در آغوش کشد ایجاد نماید و نه توانست خویشتن را به عنوان فرصت در عرصه‌ی منطقه‌ای ارائه نماید. آنچه که روی داد برون‌ریزی عصبیتی آمیخته به برتری‌جویی و راسیسم بود که تنها توان دافعه‌ی دیگری را داشت.

یکی از عللی که باعث بروز اشتراک در نگاه به مسائل فرهنگی و هویتی غیرفارسی‌ها در ادبیات سیاسی و فرهنگی و گفتمان گروه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های مختلف که در مقام پیکار سیاسی دشمن یکدیگر تلقی می‌گردند اما ذیل اندیشه‌ی ناسیونالیسم فارسی و مرکزگرایی فرهنگی متحد می‌گردند آگاهی‌شان از وجود عواطف سرکوب شده در میان غیرفارسی‌های ساکن در ایران می‌باشد. مرکزگرایان ایران هنگام مطالعه‌ی تاریخ معاصر ایران به خوبی درک می‌نمایند که حس جمعی غیرفارسی‌ها در صد سال اخیر بی‌تفاوت به نگاه برتری‌جوی فارسی نبوده است و در برهه‌های مختلف در قالب جنبش‌های فکری، اجتماعی و سیاسی گوناگون خویشتن را نشان داده است که تنها از طریق مشت آهنین دولتی توان سرکوبشان مهیا گشته است. چنانکه در تئوری‌های روانشناسی اجتماعی نیز بیان می‌گردد، امر سرکوب شده هنگامی که شرایط زمانی، مکانی، اجتماعی و سیاسی مناسب مهیا گردد با شدت بیشتر و توان قدرت تخریب فرونتری باز خواهد گشت.

در نگاه مرکزگرایانه و قوم‌محور ناسیونالیسم فارسی، شکست ساسانیان از عرب‌ها، ورود اسلام به ایران و حاکمیت سیاسی ترکان، برهه‌ای تمدن‌سوز در تاریخ ایران را تشکیل می‌دهد که تمدن کهن پارسی را به نیستی کشاند و هر آنچه که در هزار سال حاکمیت ترکان در ایران به نام تمدن فعلیت یافته بود بیش از آنکه مرهون نگاه گشاده‌ی حکمرانی ترکان به تمدن‌های گوناگون باشد استیصال حکمرانان ترک در برابر فرهنگ برتر فارسی بوده است که چاره‌ای جز قبول این برتری نداشتند. این نگاه رایج در میان ناسیونالیست‌های فارس که بر اثر اصرار نخبگان ناسیونالیست در میان قشرهای مختلف قوم فارس نیز رایج گشته است بیش از آنکه پایه‌ای علمی و تاریخی داشته باشد مغلطه‌ای تاریخی بیش نیست. چراکه بررسی توجه حاکمان ترک به زبان و فرهنگ فارسی بدون در نظر گرفتن شرایط رقابت‌های ژئوپولیتیک در آن دوران، بررسی غیرعلمی خواهد بود. سوای این امر، بیشتر آثار تمدنی که امروزه از آن به عنوان آثار تمدن فارسی یاد می‌شود گونه‌های مختلف فرهنگ ترکی بوده است که مصادره به خویشتن گشته‌اند. در کنار این مورد، حاکمان ترک در ایران تنها توجه ویژه به زبان و فرهنگ فارسی نداشتند و این زبان به عنوان زبان ادبی رایج بوده است و هم‌سنگ این توجه به زبان عربی و ترکی نیز صورت گرفته است. چنانکه بسیاری از آثار علمی که هم اکنون ناسیونالیسم فارسی از نگارندگان آنها به عنوان مفاخر ایران یاد می‌کند به زبان عربی نگاشته شده است و حتی محل تولد بسیاری از این مفاخر در بیرون از جغرافیای کنونی

ایران می‌باشد که در آن زمان تحت لوای حاکمیت ترکان بودند و تنها حکومت محلی‌شان مالیات‌دهندگان حاکمان ترک در ایران محسوب می‌شدند. به بیانی شیواتر، ترجیح زبان فارسی از سوی حاکمان ترک در ایران برای اینکه دارای خوانشی علمی گردد باید در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی آن دوران بررسی شود و این پرسش نیز مسلم پاسخ‌ی جامع است که آیا واقعا این توجه تنها به زبان فارسی محدود بود یا زبان عربی و ترکی نیز هم‌سنگ این زبان تلقی می‌شدند؟ آنچه که مبرهن است زبان عربی زبان علمی آن دوران بود و آثار مختلف علمی به زبان عربی و با حمایت حاکمان ترک در آن دوران نگاشته شده است. تحقیقات کتابخانه‌ای سالهای اخیر نیز نشان می‌دهد که آثار مختلفی در آن دوران به زبان ترکی نگاشته شده است که به سبب عدم توجه کافی و حتی لاپوشانی آنها فرصت شناخته شدن در مجامع علمی را نیافته است. واقعیت این است که زبان در دوران پیشامدرن، بیش از آنکه عنصر اصلی شکل‌دهنده‌ی هویت کشوری یا ملی تلقی گردد ابزاری برای رقابتهای ژئوپولیتیک بود. یعنی بیش از آنکه منبع قدرت تلقی شود ابزاری در دستان جدال قدرت بود. این مغالطه‌ی تاریخی با پارادوکس دیگری نیز دست به گریبان است که منبعث از ادعاهای مطرح شده‌ی نخبگان ناسیونالیست فارس است. ناسیونالیسم فارسی از یک سو برای نشان دادن برتری فرهنگ و زبان فارسی بر این امر تاکید می‌کند که حاکمان ترک که چادرنشینان خونریز بودند چون در برابر قدرت فرهنگ و زبان فارسی دچار عجزیت شدند راهی جز قبول آن و تلاش برای گسترش آن نیافتند و بیشتر آثار کلاسیک فارسی در دوران غزنویان، سلجوقیان، صفویان و قاجار نگاشته شد. و ازسوی دیگر بر این امر تاکید می‌کند که ترکان در ایران به خصوص مردم آذربایجان اصالتاً ترک نبودند و از سوی مهاجمان ترک به خصوص در دوران سلجوقیان ترکیزه شدند. یعنی آسیمیله در فرهنگ مهاجم خونریزی شدند که خود بی‌تفاوت به زبانشان ترجیح می‌داد به ترویج زبان فارسی بپردازد! چگونه می‌شود قشر کثیری از مردم یک جامعه را بدون داشتن پشتوانه‌ی آموزش رسمی و اجباری دولتی در زبانی دیگر استحاله نمود؟ حتی اگر این نکته را نیز که سلجوقیان بیش از زبان ترکی به زبان فارسی اهمیت می‌دادند در نظر نگیریم، بحث ترکیزه شدن سیستماتیک آذربایجان از سوی حاکمان ترک با توجه به گستره‌ی جغرافیایی گسترده‌ای که آنان بر آن حاکم بودند بیشتر شبیه طنزی تاریخی است تا حقیقتی که بتوان بدان باور داشت. اگر سلجوقیان و دیگر خاندان‌های ترک قصدی بر

ترکیزه کردن داشتند چرا این ترکیزه شدن تنها در آذربایجان اتفاق افتاد و بسیاری از اقوام غیر ترک ساکن در جغرافیای ایران، افغانستان، عراق، سوریه و آناتولی هویت زبانی خود را حفظ کردند. چرا فارس‌ها، ازبک‌ها، گرجی‌ها، ارمنی‌ها، بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها و... که همگی تحت حکمرانی این حاکمان بودند ترک نشدند؟ اگر در پاسخ بدین پرسش بیان گردد که سیل مهاجرت ترکان به گونه‌ای گسترده بود که بافت جمعیتی حاکم بر منطقه‌ی آذربایجان را تغییر داده و باعث ترکیزه شدن منطقه گردید می‌توان چنین اظهار نظر کرد که در این صورت یا جمعیت بومی آن دوران آنچنان اندک بود که در بین مهاجران آسیمیله گشتند و این آسیمیله شدن به صورت طبیعی نمی‌توانست یک شبه اتفاق بیافتد. اگر چنین منطقی درست باشد چرا ما هم اکنون در منطقه‌ی آذربایجان شاهد حضور اقوام کرد، تالش، تات، چرکس، آسوری و ارمنی هستیم. چرا این اقوام آسیمیله نشدند و توانستند در جغرافیایی که گرداگرد آن ترکان ساکن بودند هویت قومی خود را حفظ کنند؟ و یا باید پذیرفت که ترکان آذربایجان پدر بر پدر ترک بوده‌اند و نوادگان همان ترکان هستند نه افرادی آسیمیله شده‌ای که دچار تغییر زبان از تاتی آذری به ترکی آذربایجانی گشته‌اند. سوای این امر هزار سال نیز زمان اندکی برای یک ملت برای ریشه دوانیدن در یک خاک و جغرافیا نیست و اگر این منطق ناسیونالیسم فارسی را قبول کنیم که چون پیش از هزار سال پیش در این منطقه ترک نبود، پس شما ترک نیستید و باید آسیمیله در زبانی دیگر گردید که آن هم زبان باستان شما نیست و تنها هم‌ریشه با زبان باستان شما است. باید لاجرم این امر را نیز باید قبول کنیم که این منطق نباید تنها در خصوص ترکان صادق باشد و قوم فارس نیز باید به زبان مردمان بومی که پیش از آمدن قوم فارس به فلات ایران بدان سخن می‌گفتند تغییر زبان بدهد و کشورهای دیگر نیز به زبان باستان خویش رجعت نمایند و لاتین باستان به جای بسیاری از زبان‌های اروپایی جایگزین زبان‌های محلی و ملی گردد. خلاصه‌ی سخن اینکه، این ادعای ناسیونالیسم فارسی بر ترک نبودن آذربایجان چنان از اصول منطق تهی است که بیشتر شبیه طنزی تاریخی می‌ماند تا گفتمانی که بشود به چشم بحث علمی بدان نگریست.

بزرگترین ضربه‌ای که این چنین سفسطه‌های تاریخی یا موارد مشابه که به نام منطق بر قلم و زبان ناسیونالیست‌های فارس جاری می‌شود و بیش از آنکه هدفی علمی داشته باشد به جدالی سیاسی همت می‌گمارد که هدفی جز رقابت قدرت میان اقوام

مختلف جهت تسلط قوم فارس بر دیگر اقوام ندارد بر فهم انسان ساکن در ایران از محیط پیرامون خویش وارد نموده است بازی با منطق فهم تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی ایران به خصوص در دوران پیشامدرن است. بنا به چارچوب کلی که این بازی منطق ترسیم می‌نماید ذهن روشنفکر ایرانی به جای تلاش برای تامل بی‌طرفانه در خصوص چرایی و چگونگی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران همواره اسیر پیش‌زمینه‌ی ذهنی دشمنی با عرب و ترک است. این پیش‌زمینه‌ی ذهنی و یا به عبارتی بهتر پیش‌داوری و سوءنیت به جای آنکه توان انتقاد منصفانه از جامعه‌ی خویش را داشته باشد تمامی ناملایماتی‌های ایران را ناشی از بیگانگان می‌پندارد. به گونه‌ای که تداوم این سنت فکری را هم اکنون در ذهنیت حکمرانی ایران می‌توان به عیان مشاهده کرد و آن، ربط دادن تمامی مشکلات، مسائل، معضلات و ناملایمات کشور به واژه‌ی دشمن است. دشمنی که گستره‌ی گسترده‌ای از کشورهای غربی تا شرقی، منطقه‌ای تا جهانی را شامل می‌شود. دشمنی که هنگام صحبت کردن از اعتیاد، خلا فلسفی و اخلاقی جوانان، بیکاری، خواسته‌های اجتماعی، مسائل فرهنگی، مطالبه‌های سیاسی و هر آنچه که به عنوان کاستی از سوی مردم مطالبه می‌گردد با ربط دادن بدان، راه بر سرکوب آن به جای حل بنیادینش باز می‌کنند. یعنی فرهنگ سیاسی، اجتماعی و گروهی ایران، برای تعریف خود جمعی همواره نیاز به دشمنی کردن با دیگری را به سنت فکری خویش تبدیل نموده است. البته مدعای مطرح شده در اینجا منکر وجود دشمنی میان کشورها در طول تاریخ نیست و در روابط موجود میان بسیاری از کشورها، ملت‌ها و اقوام می‌توان آن را مشاهده نمود. اما آنچه که موجب ایجاد تفاوت میان ایران و برخی کشورها با دیگر کشورهای جهان می‌گردد، تداوم و پافشاری بر این دشمنی و عدم داشتن نگاه انتقادی بدان و تلاش برای اصلاح این رویکرد است. پافشاری که مهمترین مانع توسعه‌ی فکری و مادی ایران می‌باشد. به عنوان مثال بیشتر کشورها، ملت‌ها و اقوامی که امروزه در جهان دارای روابط نزدیک هستند و توانسته‌اند با خوانش انتقادی گذشته راه بر همگرایی هموار نمایند در سالیانی نه چندان دور دشمنان قسم خورده‌ی همدیگر قلمداد می‌شدند که راهی جز جنگ و نابودی طرف مقابل برای حل مشکل فی‌مابین‌شان باقی نمانده بود. بدین سبب است که هنگامی که امروزه قشر کثیری از جوانان ترک، خواهان عزت نفس ترکی و توجه به هویت ترکی می‌شوند به جای روی گشاده با اتهام و افترای دسیسه‌ی خارجی و توطئه‌های دشمنان مواجه می‌شوند. حال آنکه در حقیقت امر، مسئله‌ی ترک

در ایران بیش از آنکه دسیسه‌ی خارجی باشد زاییده‌ی ذهنیت حکمرانی صد سال اخیر است که تفاوت زبانی در ایران را به تعارض هویتی تبدیل نموده است. ناسیونالیسم فارسی، با گرانیگاه قرار دادن ترک‌ستیزی، عرب‌ستیزی و دیگرستیزی به جای آنکه بتواند مدرنیته‌ی ایران را ملازم با هویت‌های سیال قرار دهد به مانعی در حرکت رو به جلوی ذهن ایرانی تبدیل نمود. حال آنکه این ذهنیت در بسیاری از نگاه‌های خود، خویشتن انکار خویشتن می‌گردد و برای بسیاری از ادعاهای پیشگامان ناسیونالیسم فارس، نیازی به رجوع دیگر منابع نیست. به عنوان نمونه ناسیونالیسم فارسی در فهم علت عقب ماندگی ایران این ذهنیت را در میان مردم نهادینه کرده است که ایران در دوران باستان و ساسانیان، امپراطوری بس قدرتمند و دارای تمدنی والا بود که با حمله‌ی عرب‌ها به انحطاط کشیده شد. بدون نیاز به طرح پرسش‌های انتقادی یا رجوع به منابع دیگر که عکس این ادعا را ثابت می‌نماید، رجوع به نگاه عبدالحسین زرین‌کوب که بی‌شک از پیشگامان تاریخنگاری ناسیونالیسم فارسی است و کتاب "دو قرن سکوت" وی از جمله منابع مهم ناسیونالیست‌های فارس است که بدان ارجاع می‌دهند در باب علت شکست ساسانیان از عرب‌ها، رابطه‌ی دولت و جامعه در دوران ساسانیان و نوع حکمرانی آنان برای به چالش کشیدن ادعای فوق کافی است. چنان که زرین‌کوب در خصوص علت شکست ساسانیان و وضعیت دولتمداری آنان این جملات را به رشته‌ی تحریر درآورده است:

"دولت ساسانی برغم شکوه و عظمت ظاهری که داشت، به سختی روی به پستی و پریشانی می‌رفت. در پایان سلطنت انوشیروان، ایران وضعیتی سخت متزلزل داشت. سپاه یاغی بود و روحانیت روی در فساد داشت. تشمت و اختلاف در عقاید و آراء پدید آمده بود و موبدان در ریا و تعصب و دروغ و رشوه غرق بودند. با مرگ انوشیروان باز روحانیون و سپاهیان سر به فتنه‌انگیزی برآوردند. یزدگرد آخرین بازمانده‌ی تاجداری بود که از تخمه‌ی ساسانیان مانده بود. اما او نیز کاری از پیش نبرد. بدین گونه سپاهیان یاغی و روحانیون فاسد را پروای مملکت‌داری نبود و جز سودجویی خویش اندیشه‌ای دیگر نداشتند. پیشه‌وران و کشاورزان نیز که بار سنگین مخارج آنان را بر دوش داشتند، در حفظ این اوضاع سودی گمان نمی‌بردند؛ بنابراین مملکت بر لب بحر فنا رسیده بود و

یک ضربت کافی بود.^۱ این در حالی است که علیرغم اظهارنظرهای این چینی از سوی باستان‌گرایانی چون زرین کوب، ناسیونالیسم فارسی، به جای آنکه ساسانیان را بسان بسیاری از حکومت‌های تاریخ که دچار ورشکستگی دولتمداری می‌گردند و با توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی قابلیت حکمرانی خویش را ازدست داده‌اند تحلیل نماید در چارچوب عرب‌ستیزی تحلیل می‌نماید. شبیه این رویکرد در قبال حاکمیت ترکان در ایران نیز مشاهده می‌گردد بی‌آنکه مجالی برای حقیقت‌گزارده شود.

ناسیونالیسم فارسی در توجیه این نگرش خویش با تمسک به رویکرد گذار از سنت به مدرنیته و پیش کشیدن بحث دولت-ملت در عصر مدرن به کپی‌برداری ناقصی از اصلی که جهان‌شمول فهمیده می‌شود می‌پردازد اما در ترسیم تصور فردیت تاریخ ایران با به تعلیق درآوردن وضعیت کنونی و آنچه که هست، امکان نقد و بازتعریف آن را عدم ممکن می‌سازد. آنچه که در رویکرد گذار از سنت به مدرنیته در ایران و کشورهای که بنیان تاریخ‌نگاریشان بر تلاش‌های اورینتالیستی (شرق‌شناسی غربی) استوار است و سبب تعلیق وضعیت کنونی می‌گردد، عدم وجود نقطه‌ی آغاز و پایانی برای تحلیل گذار می‌باشد. به عنوان نمونه در چارچوب کلی نظریه‌های گذار، هر وضعیت کنونی برآمده از گذشته‌ای پیوسته و مشخص و محتوم به آینده‌ای قابل پیش‌بینی است. این چارچوب کلی هنگام بومی‌سازی در ایران در جدال گذشته‌ای اورینتالیستی، واقعیت کنونی و فردیت تاریخی ناهمگون با آن و آینده‌ای مدرن منطبق با معیارهای مختص جوامع غربی، پویایی خویش را از دست می‌دهد و با ایستادگشتن، لاجرم تعلیق‌شده پنداشته می‌شود. به بیانی شیواتر، هر چقدر هم تلاش گردد که مفهوم دولت-ملت بر اندام ساختار حاکمیتی ایران در صد سال اخیر پوشانده شود، در عرصه‌ی واقعیت، گذشته‌ی باستان‌گرا به آینده‌ی مدرن منطبق با معیارهای جهانی در وضعیت حال به هم متصل نمی‌شوند و خلایی به وجود می‌آورد که بسیاری از اصحاب اندیشه در بومی‌سازی واژه‌ها و مفاهیم جهان‌شمول مجبور به استفاده از پیشوند "شبه" می‌گردند. همانند شبه‌مدرنیسمی که همایون کاتوزیان، یرواند آبراهامیان، حمید دباشی، حسین بشیریه و دیگر صاحب‌نظران تاریخ معاصر هنگام صحبت از تاریخ معاصر ایران به کار می‌برند.

^۱ نگاه کنید به: زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت: سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان. (۱۳۳۶) تهران: انتشارات جاویدان. صص ۳۴-۳۵

آیا به واقع، یکسان انگاشته شدن هویت ایران با هویت فارسی، تقلیل‌گرایی‌های صورت گرفته و تبدیل ایران از مفهومی متکثر به مفهومی واحد شرط اجتناب‌ناپذیر گذار ایران از سنت به مدرنیته در قالب دولت-ملت ایرانی بود؟ مطالعه‌ی ظهور دولت-ملت‌های مدرن در عرصه‌ی جهانی که ذیل گذار از حکمرانی سنتی به حکمرانی مدرن و عقلانیت بوروکراتیک مفهوم‌پردازی می‌شوند بر دو سنخ تکامل غربی و شرقی که در ادبیات سیاسی، کشورهای مرکز و پیرامون طبقه‌بندی می‌گردند تکامل تاریخی و اجتماعی خود را گذرانده است. در سنخ تکامل غربی، کشورهای غربی با گذار از دوران تسلط کلیسا و اندیشه‌های دینی بر قدرت دولتی و تجزیه شدن امپراطوری‌های مختلف به کشورهای کوچک، شاهد ظهور دولت-ملت‌های مدرن گردید. این سنخ از ظهور دولت-ملت‌های مدرن منبعت از تغییر سنخ مشروعیت دولتی از مشروعیت الهی به حاکمیت مردمی بود که اندیشه‌های فلسفی خویش را از دوران روشنگری اروپا و عین‌ه‌ی سیاسی خود را از انقلاب صنعتی وام گرفته بود. در این گذار، اعمال حاکمیت به نام دین جای خود را به اعمال حاکمیت به نام قانون داد و این دولت-ملت‌ها طی مبارزات ملی که به نام حاکمیت مردم بر مردم و ذیل شعار آزادی، برابری و برادری رقم می‌خورد نظم سیاسی نوین خود را تشکیل دادند. این نظم سیاسی نوین برای رهایی از بحران اجتماعی و اغتشاش داخلی و طی قراردادی اجتماعی که هژمونی شکل‌گیری آن از پایین به بالا بود تشکیل یافته بود. در سنخ شرقی آن نیز بسیاری از کشورهایی که به عنوان کشور پیرامون از آنها یاد می‌گردد طی مبارزات ضداستعماری که اکثراً اندیشه‌های خود را از منابع مارکسیست وام گرفته بودند، خویشان را از تسلط حکومت‌های استعماری مختلف رهانیدند. در شکل‌گیری این سنخ از دولت-ملت‌ها نیز که بر ضد استعمار دنیای غرب و سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گرفت شاهد ظهور قراردادی اجتماعی میان مردمان مختلفی هستیم که برای نظم سیاسی نوین اقدام به بسیج اجتماعی نموده بودند. خوانش چگونگی شکل‌گیری آنچه که از آن به عنوان دولت-ملت ایرانی یاد می‌گردد بیش از آنکه منبعت از قراردادی اجتماعی میان مردم ایران و نتیجه‌ی مبارزات ملی باشد، بوروکراتیزه شدن مدرن ساختارهای سیاسی دوران قاجار در دوره‌ی رضاشاه است و اندیشه‌هایی که در پس این مدرنیزاسیون قرار داشت بیش از آنکه یادآور دوره‌ی روشنگری در اروپا و خواست حاکمیت مردم بر مردم یا تداعی‌گر دوره‌ی مبارزات ضداستعماری در کشورهای پیرامون باشد عینیت یافتن و تکامل بازخوانی تاریخ ایران از سوی برخی از دیوانسالاران

اواخر دوره‌ی قاجار بود که تحت تاثیر اندیشه‌های پان‌آریاییستی افرادی چون دوگوبینو قرار داشتند و رقابت روسیه و انگلستان و تبدیل ایران به حکومتی نیمه‌مستعمره یا به عبارتی بهتر شبه‌مستعمره توان کسب قدرت بدان داده بود. یعنی آنچه که به نام گذار از سنت به مدرنیته در ایران روی داد در واقع گذار از سنت به سنت با شکلی دگر بود. به بیانی شیواتر، دولت-ملت ایرانی به جای آنکه تبلور عینی جماعتی خیالی و عقلانیت بوروکراتیک باشد که خویشتن را ذیل قرارداد اجتماعی نوینی تعریف می‌نماید به ساختار بوروکراتیک مرکزی شبیه آنچه که در دولت-ملت‌های دیگر وجود داشت تبدیل شد در حالی که تهی از سبقه‌ی ملی بود. طی این شبه دولت-ملت‌شدگی، قرارداد اجتماعی کهن ایران که به تنوعات به چشم تنوع می‌نگریست به حاکمیت اقلیت قوم‌محور بر اکثریت تبدیل گردید.

جمهوری اسلامی ایران، خواسته یا ناخواسته در بسیاری از عرصه‌ها به خصوص نگاه به تاریخ ایران و تکثر ملی-قومی در ایران تدوامگر سیستم و نگرش دوران پهلوی می‌باشد. تنها تفاوت حائز اهمیت میان این دو، تغییر توأم با تداوم و اسلامی گشتن بسیاری از موارد بود که علیرغم اینکه در بطن خویش ماهیتی دنیوی داشت در ظاهر رنگ و لعاب شعارهای اسلامی گرفت. یکی از این عرصه‌ها نگاه حاکمیت به مسئله‌ی غیرفارس‌ها در پرتو تاریخ و هویت ایران می‌باشد. جمهوری اسلامی بسان حکومت پهلوی، ایران را معادل سرزمین پارس‌ها و هویت ایرانی را معادل هویت فارسی و زبان ملی را معادل زبان فارسی دانست و امکانات دولتی به جای توجه به هویت غیرفارس‌ها در راستای ترویج و گسترش هویت و زبان فارسی به خدمت گرفته شد و در کنار انکار هویت غیرفارس‌ها، خواسته‌های هویتی با برجسپه‌هایی چون تجزیه‌طلبی، پان‌ترکیسم، پان‌کردیسم و پان‌عربیسم سرکوب شد.

خوانش عرصه‌ی سیاست عمومی در میان ترکان در ایران نیز بیانگر این است که توجه به هویت ترکی و مطالبه‌های هویتی، زبانی و ملی در میان ترکان در ایران بارزتر از جریان‌های دیگر سیاسی و اجتماعی است و بسیاری از ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی، مذهبی، دولتی و اجتماعی برای حضور و گسترش در بستر جامعه‌ی ترک از شعارها، مطالبه‌ها و گفتمان‌های جریانی استفاده می‌کنند که در ادبیات سیاسی به هویت‌طلبان ترک، ملی‌گرایان ترک و فعالین مدنی ترک مشهور گشته است و در ادبیات مورد استفاده از سوی جریان‌های سیاسی منتسب بدین رویکرد از عنوان حرکت ملی

آذربایجان استفاده می‌شود. نمود عینی گسترش این توجه به هویت ترکی، در مکان‌های عمومی چون استادیوم‌ها که جوانان امکان تجمع بدون نظارت امنیتی را دارا هستند آشکارا مشاهده می‌گردد و مسابقات تیم فوتبال تراکتور آذربایجان به مکانی تبدیل گردیده است که جوانان ترک یکصدا شعارهایی را سرمی‌دهند که دال مرکزی آن‌ها هویت ترکی، تدریس زبان ترکی و مطالبه‌های هویتی است. سوی این، استادیوم‌های شهرهای دیگر آذربایجان نیز همچون شهر اورمییه هنگامی که میزبان جوانان ترک است شاهد سردادن شعارهای مشابه می‌گردد. یعنی حس جمعی شکل گرفته در میان قشر جوانان ترک حسی است که تاکید بر هویت ترکی خود را بر تکیه بر شعارهای ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی دیگر ترجیح می‌دهد. این امر مدعایی بر این که حرکت ملی آذربایجان حرکت سیاسی پیشرو در آذربایجان است نمی‌باشد. بلکه بیان این حقیقت است که دیگر ترکان در ایران بی‌تفاوت به هویت و بودن جمعی خویش نیستند. ممکن است در آینده، گفتمان‌ها و جریان‌های سیاسی دیگری که در دایره‌ی حرکت ملی آذربایجان تعریف نمی‌شوند بتوانند به بسیج عمومی ترکان در راستای نیت سیاسی موفق شوند. اما بی‌شک این بسیج عمومی با توسل به عنصر هویت ترکی و توجه به خواسته‌های هویتی خواهد بود. یعنی جریان‌های سیاسی که خواهان عرض اندام در مناطق ترک‌نشین در ایران هستند بدون توجه به عنصر هویت ترکی شانس چندانی برای حضور پایدار در جامعه‌ی ترک ندارند. ریشه‌ی این نمود نیز به نگاه ناسیونالیسم فارسی به هویت ترکی در ایران بازمی‌گردد. ناسیونالیسم فارسی با به تقابل کشیدن هویت ترکی و تمسک به پیکار با زبان ترکی خود سرآغاز دگرگونی نگاه ترکان به هویت زبانی خویش گشت و حس کنش جمعی در واکنش به انکار زبان ترکی در میان ترکان پدیدار شد. این کنش جمعی که در دهه‌های پیشین محدود به برخی گروه‌های روشنفکری همچون شاعران، داستان‌نویسان و فعالین فرهنگ ترکی مانده بود با گذر زمان و جهانی شدن حیات فردی در سایه‌ی گسترش ارتباطات به لایه‌های مختلف جامعه نفوذ کرد و آثار نوینی در قالب موسیقی‌های مدرن، نثر نوین ترکی، تئاتر، سینما و هنرهای دیگر به زبان ترکی و از سوی ترکان آفریده شد. یعنی کارکرد زبان در میان ترکان اگر تا دیروز وسیله‌ای برای ارتباطات روزانه بود و حس جمعی ترکان نیاز چندانی برای ابراز فرهنگی و سیاسی از طریق آن نمی‌دید، در واکنش به انکار، تحقیر و برتری‌جویی ناسیونالیسم فارسی، زبان خویش را تبدیل به صورت‌دهنده‌ی اندیشه‌ی خود جمعی و ابراز عواطف

اجتماعی نمود. بدین گونه زبان ترکی گام به گام در حال تبدیل شدن به بن‌مایه‌ی تفکر انسان ترک ساکن در ایران می‌باشد و در آینده‌ای نه چندان دور انسان‌های اتمیزه شده‌ی ترک در ایران را به مجموعه‌ای صاحب فرم و دارای حس مشترک در قبال رویدادهای سیاسی تبدیل خواهد نمود و آنچه که از ماهیت اعتراضات سیاسی و اجتماعی سالهای اخیر در مناطق ترک‌نشین برمی‌آید بخش اعظم این تبدیل صورت پذیرفته است. تحقیر، انکار و سرکوب هویت ترکی در فضای عمومی جامعه‌ی ایران به جای آنکه سبب آسیمیلاسیون ترکان گردد باعث شد که هویت انسان ترک که زیر هجمه‌های نگاه‌های راسیستی عزت نفس خود را در معرض تهدید می‌دید به ماوای زبان پناه برد و به جای آنکه راضی به تمسخر شدن گردد جسمانیت معنوی خود را در قالب زبان بازجوید. مسئله‌ی ترک در ایران بیش از آنکه اجرایی نمودن قالب ایدئولوژیک و جهان‌بینی سیاسی خاصی باشد تلاش برای دستیابی به نظم نوینی در ایران است که تکثر و تنوع موجود در ایران را در قالب قدرت دولتی به رسمیت بشناسد و اقتداری که هم اکنون در استان اندیشه‌ی قوم‌محورانه‌ی فارسی-شعیبی-اسیر گشته است را بازتوزیع نماید. دینامیزم درونی این بازتوزیع اقتدار نیز بیش از آنکه پیکار سیاسی محض باشد اراده‌ی معطوف به قدرت عزت نفس تحقیر شده‌ی ترکی جهت بازیابی هویت و غرور ملی خویش است که از سوی پان‌فارس‌یسم هم انکار گشته و هم به دیده‌ی نفرت نگریسته شده است. یعنی ترکان حاضران غایبی در ایران بوده‌اند که همواره بودند اما نادیده انگاشته می‌شدند. هویت ترکی با آگاهی از غیر توانست به خودآگاهی هویتی نایل آید و شاید از این منظر مدیون ناسیونالیسم فارسی است. چراکه پیش از آنکه هویت ترکی در ایران از سوی هویت فارسی غیرسازی گردد و فرهنگ‌های غیرفارسی در تقابل با فرهنگ فارسی قرار داده نشود لزومی برای اندیشیدن به خود و متعین نمودن هویت ترکی احساس نشده بود. اما هنگامی که شبه ملت-دولت ایرانی، ناسیونالیسم فارسی را چه در بعد سکولار و چه در بعد مذهبی آن مترادف با ایران دانست و کشور دارای یک زبان رسمی و یک مذهب رسمی گشت راه بر خویش‌ادراکی ترکان و دیگر غیرفارس‌ها هموار گشت. به بیانی شیواتر مسئله‌ی ترک در ایران واکنشی هویت‌خواهانه به ناسیونالیسم فارسی است که در بسیاری از عرصه‌ها در قامت پان‌فارس‌یسم ظاهر می‌گردد. پان‌فارس‌یسمی که بدون در نظر گرفتن ابتدایی‌ترین موازین حقوق بشری تمامی عرصه‌های تاریخی، هویتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به دیگرستیزی می‌پردازد و

بودن معنوی و مادی ترکان در ایران را به بهانه‌هایی که گاهاً ماهیتی گریزناپذیر بدانها داده می‌شود توجیه می‌نماید. مسئله‌ی ترک در ایران مسئله‌ی قبول بودن مادی و معنوی ترکان و تضمین تداوم این بودن جمعی است.

با در نظر گرفتن این واقعیت اجتماعی، مهمترین سؤال پیش‌روی اصحاب اندیشه و فعالینی که در قالب‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خواهان بازتوزیع اقتدار در ایران با در نظر گرفتن هویت، فرهنگ و بودن ترکی هستند این است که چه می‌توان کرد؟ بی‌شک پاسخ بدین سؤال تلاشی آسان نیست و مستلزم در نظر گرفتن بسیاری از پارامترهای گوناگون است که در برهه‌ی کنونی به حیات انسانهای ترک در ایران معنا بخشیده است. اما عدم پاسخ بدان نیز کاستی را به بار می‌آورد که اثربخشی و منتج به نتیجه‌ی مطلوب گشتن فعالیتهای کنونی را نیز در محاق شک و تردید فرو می‌برد. پاسخ بدین سؤال را می‌توان در حالتی کلی بر دو بخش ذهنی و عملی استوار نمود. در مقام ذهنی آنچه که می‌توان کرد منوط به فعالیتهای نوشتاری و گفتاری افراد و گروه‌هایی است داعیه‌دار پیشقراولی هویت‌خواهی، هویت‌طلبی و ملی‌گرایی ترکی در ایران هستند و در مقام عملی نیز چگونگی فعلیت یافتن داعیه‌های موجود اولویت دارد.

در مقام ذهنی، گفتارها، نوشتارها و عملکردهای داعیه‌داران باید به گونه‌ای باشد که با دوری جستن از دگماتیسم‌های گوناگون توان مخاطب قرار دادن قشرهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ترکان در ایران را داشته باشند و نگاهی فراگیر به مسئله‌ی ترک در ایران داشته باشد. داشتن نگاه فراگیر به قشرهای مختلف ترکان در ایران و گریز از تمسک به نگاه‌گزینشی سبب خواهد شد که تلاش هویت‌طلبی ترکی برای بازتوزیع اقتدار در ایران بتواند طبقه‌ها، اقشار، جهان‌بینی‌ها و دیدگاه‌های مختلف و گاه متضاد را در راستای اهداف و ارزش‌هایی که ذیل فرهنگ ترکی تعریف می‌شوند را در درون خود جذب نماید. باید دقت داشت که تلاش برای بازتوزیع اقتدار در ایران تکاپویی برای گذار از وضعیت اسفناک موجود به وضعیتی مطلوب است و هر تلاش برای گذار از وضعیتی به وضعیتی دیگر نیاز به آینده‌ای متصور دارد. نخبگان ترک چه در قالب نخبگان فرهنگی و اجتماعی و چه نخبگان سیاسی بدون ترسیم آینده‌ای دارای چارچوبهای مشخص که بتواند راهنمای افق دید جمعی ترکان در ایران گردد توان رفع تشوُّش ذهنی حاکم در ایران را نخواهد داشت. واقعیت آن است که ایران هم اکنون دست به گریبان وضعیتی است که نه پتانسیل انقلاب را داراست و نه ساختار استبدادی

حاکم بر آن پتانسیل اصلاحات ساختاری را برمی‌تابد و نه میلی بر این برتابیدن دارد. این نیز بن‌بستی را رقم زده است که خروج از آن تنها با تخیل سیاسی قدرتمند و چارچوب‌دهی مدون بدین تخیل امکان‌پذیر است. اگر نخبگان ترک بتوانند چارچوب مدونی را که گروه‌های مختلف فکری و سیاسی بر آن اتفاق نظر دارند به عنوان آینده‌ی مطلوب ایران و ترکان، تدوین و در برابر افکار عمومی ترکان قرار دهند گامی مؤثر در حل بسیاری از مشکلات ناشی از تشتهای ذهنی خواهند برداشت. توان ارائه‌ی آینده‌ی متصور، امید جمعی را ایجاد می‌کند که مهمترین پادزهر، سموم زیست استبدادی است. چراکه استبداد بیش از هر چیز، امید به آینده و هیجان بودن فردی را قربانی توجیحات ایدئولوژیک خود می‌نماید. اما این آینده‌ی متصور چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟ آیا صحبت کردن از هر آینده‌ی پتانسیل تبدیل شدن به آینده‌ی متصور می‌تواند حرکت‌دهی جمعی را دارا باشد داراست؟ آینده‌ی مدونی توان تبدیل شدن به آینده‌ی متصور را داراست که بتواند در وضعیت فعلی و کنونی تحول پدید آورد. این نیز مستلزم این است که شاکله‌ی خویش را بر واقعیت‌های مؤثر بنیان نهد. اگر آینده‌ی مدون بر واقعیات مؤثر استوار نباشد دیگربودگی را تشویق می‌کند که نهایتاً در جدال با گذشته‌ی نامطلوب محکوم به شکست است. داشتن آینده‌ی مدون متصور مبتنی بر واقعیت مؤثر سبب خواهد شد که انگیزه‌ی جمعی برای تغییر، تبلور عینی خویش را پیدا کند و مسئله‌ی ترک در ایران را رؤیت‌پذیر در نزد افکار عمومی ترکان در ایران نماید. این آینده‌ی متصور مدون، افق فردیتی تاریخی برای ترکان رقم خواهد زد که به واسطه‌ی آن تشتهت ذهنی جاری در جامعه‌ی کنونی ایران خواهد توانست وضعیت کنونی را به چارچوبی معنادار پیوند زند. چارچوب معناداری که با در نظر گرفتن تنوع هویت فرهنگی، زبانی و ملی-قومی در ایران، وجود روابط پیچیده‌ی اجتماعی میان این هویت‌های گوناگون و نوع نگاه پایین از بالای این روابط افقی پیچیده به هژمونی قدرتی که سعی می‌نماید قدرت خود را با توسل به خشونت مقدس عریان اعمال نماید می‌تواند پیچیدگی جامعه‌ی ایران را به سمت‌وسویی سوق دهد که از تعلیق‌شدگی یکصد سال اخیر به وضعیتی پویا گذار نماید.

آینده‌ی متصور مدون برای اینکه بتواند در عرصه‌ی عمل، سخنی برای گفتن داشته باشد و محرک جامعه در راه رسیدن به آرمان‌های مدنظر خویش باشد باید دارای ادبیات، چشم‌انداز و رویکردی فراگیر باشد. این فراگیر بودن نباید منحصر به جملات کلی مندرج

در هر آنچه که به عنوان چشم‌انداز ارائه می‌گردد باقی بماند و کنشگران، نخبگان، هویت‌طلبان و ملی‌گرایان ترک، به جای آنکه خویشتن را در چارچوب‌های کوچک و انحصاری قشری محدود نمایند باید ادبیات، عمل و رویکردی را اتخاذ نمایند که تمثیلگر پاسخ به خواست تمامی اقشار و گروه‌های مختلف جامعه‌ی ترکان در ایران باشد. حقیقت این است که جامعه‌ی ترک در ایران جامعه‌ای است به غایت گسترده و متنوع که متشکل از افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و قشری است که هر کدام از آنها نیز در ذیل خود به گروه‌های مختلف نگرشی و گفتمانی تقسیم می‌شوند. ادبیات ملی‌گرایان ترک در مواجهه با افکار عمومی ترک در ایران باید به گونه‌ای باشد که هم غنای علمی لازم و هم مناتت گفتاری برای جذب از قشرهای مختلف جامعه را حول محور ملت بودن و ملت‌شدگی داشته باشد. محدود نمودن گفتمان ملی‌گرایی ترک در ایران به قشر، گروه، رویکرد، ایدئولوژی و جمعی خاص باعث محفلی و قشری شدن این گفتمان و طردشدن از وجدان جمعی ترک خواهد گردید و در نتیجه‌ی آن توان تاثیرگذاری در آینده‌ی سیاسی ایران را از دست خواهد داد. حال آنکه مسئله‌ی ترک در ایران از منظر تلاش برای بازتوزیع اقتدار حاکمیتی و بازساخت و بازیابی عزت نفس هویتی پتانسیل بسیار گسترده‌ای را برای اثرگذاری بر ماهیت آینده‌ی ایران را داراست. به بیانی دیگر اگر نگرش فراگیر به مسئله‌ی ترک در ایران داشته باشیم و بپذیریم که مسئله‌ی اصلی کنونی ترکان در ایران مبارزه برای بازتوزیع اقتدار حاکمیتی به صورتی عادلانه میان گروه‌های ملی-قوم‌ی گوناگون ساکن در ایران است به گونه‌ای که بودن جمعی و سیاسی هویت‌های گوناگون از سوی حاکمیت مرکزی پذیرفته شود و حقوق فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ترکان که همگی ذیل حقوق بشر و حقوق انسانی تعریف می‌شوند رعایت گردد باید قبول نماییم که محدود نمودن آن به ایدئولوژی، گروه و قشری خاص ضربه به گفتمان ملی‌گرایی ترکی در ایران است. ملی‌گرایی ترکی اگر خواهان حضور هویت ترکی در ساختار قدرت در ایران است باید رویی گشاده در برابر گروه‌های مختلفی که به جامعه‌ی ترک در ایران معنا می‌دهند داشته باشد و از گرفتار شدن در ادبیات ایدئولوژیک و در بسیاری از مواقع نفرت‌پراکن هواداران جمهوری اسلامی (چه اصلاح‌طلب و چه اصولگرا)، هواداران مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان و جریان‌های مشابه که هرکدامشان روی دیگر یک سکه هستند و چیزی جز خسران هم برای خویش و هم برای جامعه را به همراه نخواهند داشت دوری کنند. دوری جستن از

ادبیاتی که در بسیاری از مواقع به جای آنکه گفتاری منطبق بر منطق باشد پشت سر هم چیدن جملات به نام نوشتار است سبب خواهد شد که قشر گسترده‌ای از اصحاب قلم و اندیشه که صداقت فکری و گفتاری نسبت به هویت خویش دارند در دایره‌ی هویت‌خواهان و هویت‌طلبان ترک تعریف شوند. به عبارتی دیگر ادبیات هویت‌طلبی ترکی توان بسیج جمعی و فکری و به حرکت درآوردن بخش قابل توجهی از ترکان را خواهد داشت. این گسترده‌تر شدن دایره‌ی تعریف نیز در میان‌مدت سبب خواهد شد که قشر اعظمی از جامعه همراه با ادبیات سیاسیون و هویت‌طلبان و ملی‌گرایان ترک گردد و میزان دافعه‌ی افرادی که بدون داشتن هرگونه بنیه‌ی علمی، جاذبه‌ی فردی و سابقه‌ی عمل جمعی که همراه با مقبولیت گسترده‌ای باشد کاسته گردد و جای خود را به رفتار و گفتاری متین، منطبق بر صداقت فکری و عملی دهد. این تغییر گفتمانی سبب اعتمادزایی در میان اقشار گوناگون خواهد شد و ضریب امکان فعلیت آینده‌ی متصور مدون را فزونی خواهد داد. این تغییر گفتمانی باید به گونه‌ای باشد که توان اقناع جمعی جامعه‌ی ترک را داشته باشد و در رویدادهای سیاسی و اجتماعی جاری در این جامعه در نقش کنشگری هدفمند و برتر ظاهر گردد و با نگاهی باز به تغییرات سریع روی داده در منطقه و ایران، ترکان را ذیل چارچوب معنایی و کلامی واحدی بسیج نماید. با داشتن گفتمانی هدفمند، دارای چارچوبهای علمی منطبق با واقعیات جاری، پایبند به اصول اخلاقی، غنای درونی و قدرت پاسخ‌دهی به سؤالات مختلف جامعه امکان ظهور یا به میدان آمدن بازیگران مؤثر فردی و جمعی سیاسی فراهم خواهد شد. در وهله‌ی بعدی آنچه که اهمیت می‌یابد قدرت عملگرایی این گفتمان است. تاثیرگذاری و بازیگری در عرصه‌ی آنچه که به حیات جمعی انسان معنا می‌دهند به نوعی رقابت میان گفتمانهای گوناگون برای تاثیرگذاری بیشتر عملی است. گفتمانهایی توان تاثیرگذاری هدفمند و منتج به نتیجه خواهند داشت که کنشگران عملگرایی آشنا به کار جمعی و دارای روحیه‌ی کار گروهی داشته باشند. گفتمان فراگیر منبعت از آینده‌ی متصور مدون برای عینیت یافتن نیاز به عملگرایی مبتنی بر کار جمعی دارد. برای این کار جمعی نیز نیاز به روحیه‌ی کار گروهی، تساهل و تسامح با گروه‌ها و افرادی که دارای نگرشهای مختلف می‌باشند وجود دارد. به بیانی شیواتر، گفتمان هویت‌طلبی برای آنکه در راه رسیدن به آینده‌ی مطلوب از ذهنیت به عینیت گذار نماید لاجرم باید دارای کادرهای آشنا به کار جمعی و حرفه‌ای باشد. کادرهایی که هم توان درک و آنالیز رویدادهای سیاسی و

اجتماعی را دارا باشند و هم بتوانند ذیل یک کار جمعی ضریب تاثیرگذاری خویش را افزایش دهند. این نیز تنها با کادرسازی میسر خواهد شد. به عبارتی دیگر آنچه که پس از تغییر گفتمان می‌توان انجام داد کادرسازی و تبدیل بازیگران فردی آماتور به بازیگران سیاسی حرفه‌ای است. با توجه به سرعت تغییرات جاری در منطقه و ایران این کادرسازی‌ها باید در کوتاه‌مدت و به صورت فشرده انجام پذیرد. بی‌شک افرادی که تمایل به شرکت در این کار جمعی منوط به کادرسازی خواهند داشت در کوتاه‌مدت با فشار کاری فشرده مواجه خواهند شد. اما در میان‌مدت و به تبع آن در درازمدت تنها گروه‌هایی خواهند توانست عمل جمعی منتج به نتیجه داشته باشند که کادر مجرب در اختیار داشته باشند. کادرسازی در کوتاه‌مدت نیز با آموزش‌های فشرده‌ی تئوریک مربوط به کنترل و مدیریت هر آنچه که به تحرک سیاسی، اجتماعی و جمعی معنا می‌دهند میسر می‌باشد. آنچه که مبرهن است بدون داشتن کادر متخصص آشنا به کار جمعی امکان تاثیرگذاری در حیات پرتلاطم خاورمیانه خوشبینی بیش نیست. به عبارتی دیگر، آنچه که در گام پس از تدوین آینده‌ی متصور و غنادهی به گفتمان می‌توان انجام داد، کادرسازی هدفمند است. کادرهایی که آشنا و مقید به کار جمعی باشد. پس از داشتن این کادرها است که عمل جمعی می‌تواند ماهیت حزبی و سازمانی به خود بگیرد. حقیقت این است که بدون داشتن کادرهای مجرب که آشنا به ادبیات سیاسی روز، آداب دیپلماتیک، توان تجزیه تحلیل نتایج رویدادهای سیاسی در درازمدت، دارا بودن روحیه‌ی کار جمعی و صداقت عملی باشند عرض اندام در قالب تشکیلاتها و احزاب سیاسی تطمیع نیازهای روانی کوتاه‌مدتی بیش نیست. اقدام به عمل در قالب حزب یا تشکیلات پیش‌نیازهای خود را طلب می‌کند که بسیاری از احزاب و تشکیلاتهای سیاسی در اپوزیسیون ایران و جریانهای جمعی سیاسی موجود در جریان هویت‌طلبی ترکی فاقد این پیش‌شرطها است. بدین سبب اپوزیسیون سیاسی ایران در بسیاری از مواقع بیگانه با جامعه‌ی خویش عمل می‌نماید و ناتوان از کسب اعتماد عمومی ایرانیان است. نقصان موجود در زمینه‌ی تشکیلات و احزاب سیاسی در گفتمان هویت‌طلبی ترکی در ایران راه را بر پارادوکسی هموار نموده است که اگر در مجرای درست خویش هدایت نشود آینده‌ی مطلوب را رقم نخواهد زد. این پارادوکس نیز عدم تناسب میان گفتمان و عمل جمعی در هویت‌طلبی ترکی در ایران است. از یک سو گفتمان هویت‌طلبی و ملی‌گرایی ترکی در جامعه‌ی ترک در ایران دارای مشروعیت و گستردگی

چشم‌گیری گشته است که خیل کثیری از ترکان دیگر بسان گذشته بی‌تفاوت به هویت ترکی خویش نیستند و خواهان بازتوزیع اقتدار دولتی در ایران می‌باشند و از سوی دیگر گروه‌های سیاسی موجود پتانسیل و قدرت عملی جمعی که داعیه‌دار این گفتمان گردد و بتواند آن را در مجرای صحیح مدیریت نماید را دارا نیستند. این در حالی است که یک نگرش سیاسی که هدف از اعمال اراده‌ی خویش را معطوف به کسب قدرت سیاسی بیان می‌نماید لاجرم برای عرض اندام نیاز به حزب و تشکیلات سیاسی قدرتمند دارد. در گام پس از کادرسازی آنچه که می‌توان انجام داد ایجاد جبهه یا حزب سیاسی با کادراهایی هستند که هم سواد سیاسی لازم برای مدیریت و دفاع از گفتمان هویت‌طلبی ترکی را دارا هستند و هم صداقت عملی به آنچه که ادعا می‌کنند را دارا می‌باشند. یعنی صداقت و تناسب سخن و عمل‌شان باید به گونه‌ای باشد که اعتماد عمومی اقشار مختلف جامعه‌ی ترک به خصوص نخبگان را جلب نماید. با داشتن جبهه یا حزب سیاسی فراگیر است که می‌توان امید داشت ترکان در آینده‌ی نزدیک ایران خواهند توانست بر کلیت تاریخ تُرک تاثیر بنیادین گذارند و نقطه‌ی عطفی را رقم زنند که هم پایانی باشد بر انکار بودن جمعی ترک در ایران و هم سرآغازی گردد بر آینده‌ای که تعقل و تفکر بر اداره‌ی ایران حاکم گردد و تنوع موجود در آن به دیده‌ی احترام نگریسته شود. در کنار این کاستی تفرقی که جریان هویت‌طلب ترکی در ایران نسبت به سایر جریانها دارا می‌باشد اعتماد عمومی قشر گسترده‌ای از جامعه‌ی ترک به گفتمان این جریان و حساسیت موجود در افکار عمومی ترکان نسبت به هویت ترکی است. مهمترین نمود این نیز نوع کنش کاربران شبکه‌های اجتماعی در ایران به مسئله‌ی تُرک در ایران، حضور گسترده‌ی این گفتمان در فضاهای عمومی همچون استادیوم‌ها، گسترش این گفتمان در میان شاخه‌های گوناگون هنری همچون شعر، ادبیات، موسیقی، سینما، مجسمه‌سازی، نقاشی و هنرهای دیگر است که شاکله‌ی اصلی هویت فرهنگی یک ملت را تشکیل می‌دهند. به بیانی دیگر ما با نوعی از ملت‌شدگی خودساز در میان ترکان ایران مواجه هستیم که روزبه‌روز در حال گسترده‌تر شدن و عمق‌یافتن می‌باشد. به دیگر سخن اگر تا دیروز قشر گسترده‌ای از نخبگان و هنرمندان ترک در خدمت ناسیونالیسم فارسی بودند اکنون قشر قابل توجهی از آنان نه تنها بی‌تفاوت به هویت فرهنگی خویش نیستند بلکه با آفرینش اثرهای بدیع در حال عمق‌دهی بدین فرهنگ می‌باشند. بی‌شک این ملت‌شدگی فرهنگی در درازمدت خواه ناخواه منجر به فعلیت بازتوزیع اقتدار دولتی خواهد شد. آنچه که

می‌تواند سبب ایجاد اعتماد عمومی بیشتر بدین روند گردد تمرکز بیش از پیش به مسئله‌ی رسانه‌های حرفه‌ای چه در قامت سایتهای خبری و چه در قامت رسانه‌های تصویری یا صوتی می‌باشد. وجود مراجع رسانه‌ای معتبر که آشنا به نوع خبرنگاری نوین باشند و به بازتاب خواسته‌های اقشار گوناگون جامعه‌ی ترک بپردازند سبب خواهد شد که افکار عمومی ترکان در ایران با آگاهی بیشتر و داشتن آلت‌رناتیوهای گوناگون تصمیم جمعی خود را به منصفانه‌ی ظهور برسانند. باید در نظر داشت که تمامی این موارد زمانی منتج به نتیجه‌ی ماندگار خواهد شد که توان اثربخشی عینی در دوران گذاری گردد که دیر یا زود در انتظار جمهوری اسلامی ایران است. به بیانی دیگر داشتن پیش‌زمینه‌ی قدرتمند به تنهایی برای منتج به نتیجه شدن کافی نیست. ایران در آینده‌ای نزدیک شاهد انفجار اجتماعی خواهد بود. شک کردن در این زمینه که وضعیت ایران بدین منوال باقی خواهد ماند ناآشنایی به ذات جمعی انسان بودن در سیر تاریخ است. اثرگذاری در دوران گذار است که می‌تواند آینده‌ی مطلوب هویت‌طلبی ترکی را تضمین نماید. متأسفانه عرصه‌ی سیاست بیش از آنکه عرصه‌ی خوشبینی‌ها باشد عرصه‌ی تحقق بدترین سناریوها و فعلیت بدبینی‌هاست. آنچه که در دوران گذار می‌تواند به عنوان اصل کلی برای هویت‌طلبی ترکی مطرح گردد پافشاری بر دموکراسی و سهیم شدن تضمین شده در اقتدار حاکمیتی و دولتی است. بدون حضور فعال در عرصه‌ی گذار و اکتفا نمودن به حضور در سطح گفتمان راه را بر چربش عمل‌گرایی جمعی نیروهایی باز خواهد نمود که می‌تواند سرنوشتی غمناک را برای ترکان و جریان هویت‌طلبی ترکی به بار آورد. تنها جریان‌ات سیاسی در آینده‌ی نزدیک ایران خواهند توانست دوران گذار کوتاه‌مدت را به حضور در عرصه‌ی قدرت تبدیل نمایند که تکیه‌ی اصلی‌شان حمایت مردمی و سازمان‌دهی این حمایت باشد. بدون داشتن حمایت قشرهای مختلف مردم به گونه‌ای که توان بسیج اکثریت جامعه را داشته باشد و این بسیج اجتماعی را در راستای اهداف مشخص هدایت نماید جامعه با تشمت و بحرانهایی روبرو خواهد شد که بازنده‌ی آن بی‌شک ترکان در ایران خواهند بود. به بیانی ساده و آشکار اگر جریان هویت‌طلبی ترکی نتواند در دوره‌ی حساسی که پیش روی ایران است بسیج اجتماعی لازم را فعلیت دهد راه بر گروه‌هایی همچون سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و گروه‌های مسلح کردی هموار خواهد شد که نگاهشان به مسئله‌ی ترک در ایران هیچ تفاوتی با نگاه موجود ندارد و حتی ترک‌ستیزی در میان بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون بسی بیشتر از نگاه

اسلام‌گرایان سیاسی است. آنچه که باید مدنظر قرار داد بازیگری در وادی سیاست اکتفا نمودن به وعده‌ها و اقناع شدن در قبال اظهارنظرهایی دوستانه نیست بلکه تا زمانی که نتایج عینی حاصل نگردد و در عرصه‌ی عملی گام برداشته نشود این اظهارنظرها و وعده‌ها پتانسیل انکار و فعلیت یافتن در راستایی معکوس را دارا هستند. مهمترین آلترناتیو موجود برای سهیم شدن در بازتوزیع اقتدار دولتی در آینده‌ی نزدیک ایران تاکید بر دموکراسی، آزادی‌های سیاسی و مدنی و مخالفت با انواع تبعیض و پافشاری بر این اصول است. چراکه دموکراتیزه شدن حقیقی ایران به گونه‌ای که هویت‌های قومی-ملی به خصوص هویت ترکی (با توجه به جمعیت ترکان در ایران) در قامت حاکمیت سیاسی نوین تضمین گردد با سیر رو به رشد ملت‌شدگی فرهنگی ترکی در ایران، هم‌افزایی متقابلی را ایجاد خواهد نمود که علاوه بر این که سبب تسهیل دوره‌ی گذار بدون گرفتار شدن در اغتشاش لجام گسیخته را فراهم می‌کند تاثیرات آن فرای مرزهای سیاسی موجود ایران خواهد بود. در غیر این صورت تجربه‌های بسیاری از کشورهایی که هم اکنون درگیر بحرانهای داخلی هستند در انتظار ایران خواهد بود و منطقه با بحرانهای شاید غیرقابل کنترل نوین دست به گریبان خواهد گشت. سبقه‌ی تاریخی ایران و واقعیت اجتماعی-سیاسی موجود دو آلترناتیو را در برابر هویت‌طلبان تُرک در آینده‌ی نزدیک ایران به خصوص در دوره‌ی بحرانی گذار خواهد گذارد. نخستین آلترناتیو همراه شدن با گروه‌های ملی-قومی کرد، عرب و بلوچ برای شکل‌دهی به آینده‌ی ایران و دیگری اتحاد دگرباره‌ی فارسی-ترکی به گونه‌ای که خواسته‌های هر دو گروه تضمین گردد می‌باشد. منظور از اتحاد فارسی-ترکی اتحاد میان نیروهای مرکزگرای پایبند به اصول حاکمیتی دموکراتیک و لاییک فارس با هویت‌طلبان ترکی که خواهان سهیم شدن در اقتدار دولتی هستند می‌باشد. هر کدام از این آلترناتیوها سود و زیان‌های خاص خود را داراست و نیاز به آینده‌پژوهی علمی دارد. نگاه به روابط موجود میان افکار عمومی ترکان با دیگر گروه‌های ملی-قومی در برهه‌ی کنونی بیانگر آن است که ذهنیت عمومی ترکان نسبت به گروه‌های کردی آمیخته با شک و نفرت، نسبت به عرب‌ها دوستانه و همدلانه و نسبت به بلوچ‌ها همراه با عدم شناخت و خنثی است. در مقابل، نگاه به اکثر گروه‌های مرکزگرای فارسی نیز مثبت نیست. مجاهدین خلق به چشم گروهی ایدئولوژیک نگر بسته می‌شوند که مستعد تبدیل کردن ایران به کره شمالی نوین می‌باشند و تنها تفاوتشان با حاکمان موجود جمهوری اسلامی ایران به مسئله‌ی

دموکراسی و آزادی، نوع پوششان است و مجاهدین خلق تنها ریشه‌های خود را می‌تراشند و به جای عمامه کراوات دارند. سلطنت‌طلبان از بیخ و بن وجود تُرک را در ایران قبول ندارند و افتخار تاریخی‌شان به خاک و خون کشیدن منطقه‌ی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و اعدام رهبران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان است. دوران گروه‌های مارکسیست نیز نه تنها در ایران بلکه در جهان به سر آمده و تنها در سطح نوستالژی برای برخی از گروه‌های کوچک باقی مانده‌اند بی‌آنکه توان اثرگذاری و ایجاد تحرک اجتماعی و سیاسی را دارا باشند. اصلاح‌طلبان نیز به چشم توجیه‌گران و مشروعیت‌دهندگان به فساد و استبداد اصولگرایان نگریسته می‌شوند. نیروهای ملی-مذهبی نیز که خود را وارثان مصدق قلمداد می‌کنند به مرگ سیاسی دچار شده‌اند به گونه‌ای که هیگانه اثرگذاری نه در سطح گفتمان و نه در عرصه عمل را دارا نیستند. در این میان تنها می‌توان از وجود نگرشی سخن به میان آورد که هنوز در قامت حزب و سازمان سیاسی قدرتمند در میان قوم فارس بروز پیدا نکرده است و می‌تواند اثرگذاری مثبتی در آینده‌ی ایران ایفا نماید. آن هم دموکراسی‌خواهان پایبند به اصول حاکمیتی لاییک می‌باشد که گفتمان و عمل سیاسی‌شان منافاتی با یکدیگر نداشته باشد. اگرچه می‌توان ادعا نمود که این نگرش به صورت گفتمانی در بخشی از نخبگان فارس وجود دارد و علیرغم مرکزگرا بودنشان پی‌گیر ایده‌آل حاکمیت مردم بر مردم هستند اما هنوز در پیچ‌وتاب حل مشکلات فکری خویش و تعیین تکلیف سیاسی با خویشتن هستند. شناخت جامعه‌ی ترک از این قشر نیز در حد روشنفکران، نویسندگان و تحلیل‌گران است. به عبارتی دیگر هم گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی از تشنت و چندگانگی گسترده در رنج است و هم نگاه جامعه‌ی ترک به بسیاری از این گروه‌ها مثبت نیست. علیرغم این تشنت اگرچه شاید گفتن این سخن در وضعیت موجود چندان باورپذیر نباشد اما با در نظر گرفتن تاریخ سیاسی ایران می‌توان ادعا نمود که در دوره‌ی بحرانی گذار عنصر قومی فارس که خواهان ایران دموکراتیک و لاییک خواهد شد خواهان نوعی اتحاد فارسی-ترکی خواهد گشت. این اتحاد الزاما منوط به اتحاد گروه‌ها نخواهد بود و در وادی امر تلاش خواهد کرد با پیش کشیدن نمونه‌های تاریخی همچون شیخ محمد خیابانی، ستارخان و باقرخان گفتمان ترکی را به خدمت عمل‌گرایی فارسی درآورد. در صورت عدم اقبال این رویکرد و همراه نشدن جامعه‌ی ترک با آن مصادره‌ی گفتمان هویت‌طلبی ترکی جای خود را اتحاد عملی خواهد داد. آنچه که سرنوشت این انتخاب را تعیین خواهد شرایط

حاکم بر ایران آن ایام خواهد بود. به عبارتی دیگر جریان هویت‌طلبی و ملی‌گرایی ترکی در دوره‌ی بحرانی پیش رو با توجه به شرایط آن دوران ناگزیر و ناگزیر از انتخاب میان آلترناتیوی خواهد بود که اراده‌ی جمعی معطوف به قدرت ترکان در ایران را به صورت عملی تضمین نماید.

نگاه ذهنیت حکمرانی موجود در ایران در یکصد سال اخیر در قبال ملت‌ها و اقوام ساکن در ایران، بازتعریف مفهوم من ما در راستای همسان‌سازی منطبق با برتری فرهنگ فارسی بوده است. بازتعریفی که هویت فردی انسان‌های غیرفارس را هدف قرار داد و شرط تبدیل شدن به هویت جمعی را از خودیگانه گشتن بیان نمود و می‌نماید. بازتعریفی که شرط اجتماعی شدن انسان غیرفارس را ذوب شدن در ایدئولوژی دولتی می‌بیند که با وام‌گیری‌های گزینشی از اسلام و تاریخ ایران خوانشی فارسی-شیعی مخصوص به خود از اسلام و تاریخ ارائه می‌دهد. خوانشی که از یک سو با تحقیر تاریخ، هویت فردی و هویت جمعی غیرفارس، برتری‌جویی ذهنی خویش را تسکین می‌دهد و از سوی دیگر در مقام عمل چیزی جز خسران برای حیات مادی و معنوی انسان‌های ساکن در جغرافیای ایران به بار نیاورده است. آنچه که ایران با آن روبروست تراژدی شکست انقلاب مشروطه، منحرف شدن آن، گسترش خوی برتری‌جویی فارسی در قامت تفکر دولتی، آمیختگی پان‌فارس‌سیم با فقه سیاسی شیعه و تبدیل شدن آن به وضعیتی است که استبدادی جانکاه را بر ایران حاکم نموده است.